



Potential Criminal Defenses in Domestic Homicide Committed by Female Victims of Intimate Partner Violence (Case Study of Fars Province)

Mahboubeh Amini¹ | Mansooreh Ghanbarian Banooee²

1. Corresponding Author: Faculty of Law, Political Science and History, Yazd University, Yazd, Iran.
E-mail: mamini@yazd.ac.ir
2. Criminal law and Criminology, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
Email: Ghanbarian.banooee@gmail.com

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Manuscript Received:

26 December 2022

Final revision received:

14 February 2023

Accepted:

24 February 2023

Published online:

15 March 2023

Keywords:

*Domestic homicide,
domestic violence,
female victims,
self-defense,
provocation.*

Committing domestic homicide by women who have been exposed to intimate partner violence is usually occurred after a long-time experience this event that indicates the inability to divorce or leave violent marital relationship due to legal, social or complicated moral issues explained by BWS theory. Then, it raises the question of applying some criminal defenses like self-defense and provocation to these cases debated by studying samples from Fars province criminal courts during a decade that approved by supreme court. According to the research findings, in the first place, the traditional interpretation of self-defense should be made flexible according to the essence and nature of the defensive behavior of battered women in order to save their lives and that of their children, because the variety and continuity of violence is such that women considered it as if every moment will be occurred. Therefore, the interpretation of the immediacy element of the aggression is different according to the continuous nature of this type of violence. Even, some countries, in the light battered woman syndrome, have formed this interpretation according to the battered woman's perception of the occurrence of violence at any moment; As her belief about the threat to life or serious injury to limb is important, which may cause her to use excessive force to repel the attacker. On the other hand, the necessity of killing as the last resort could be obvious, considering the difficulty and sometimes the impossibility of divorce in Iranian law and even the woman's inability to leave a violent relationship on the base of learned disability concept from the battered woman syndrome theory. In this regard, exclusion 2 of Article 156 should be taken into consideration by the judges. Although the need to amend the law cannot be denied.

On the other hand, there are cases that are not covered by self-defense, following the series of abuses by her husband, the woman will be affected so emotionally that she falls under a strong wave of emotions, but according to the nature of the women's reaction, these emotions gradually burn her. Then, it causes her to perpetrate homicide. Accordingly, the traditional defense of provocation was reformed in some countries such as England, Wales, and Australia to amend its definition to include such murders. Although there are manifestations of this defense such as Article 630 of the Islamic Criminal Code in Iranian criminal law, the defense is not foreseen by the legislator. But, Judicial procedure has accepted to a certain extent the effect of emotion on inciting emotions and then, changing the definition of murder to manslaughter according to the exclusion 2 of Article 302. but it has not been used in such cases as studied here: Thus, both the judicial procedure and criminal code respectively need to be flexible and revised to include new forms of provocation like homicide committed by battered women in the context of intimate partner. All in all, findings suggest a hybrid approach towards this type of killing, considering the separate structure of each case and the legal and procedural capacity of Iranian criminal law. In such a way that both legal and procedural reforms regarding these two types of defense have the capacity to pay close attention.

Cite this article: Amini, Mahboubeh & Mansooreh Ghanbarian Banooee (2023) "Potential Criminal Defenses in Domestic Homicide Committed by Female Victims of Intimate Partner Violence (Case Study of Fars Province)", *Criminal Law and Criminology Studies*, 52 (2), 223-250,

DOI: <https://doi.org/10.22059/IQCLCS.2023.356869.1830>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

<https://doi.org/10.22059/IQCLCS.2023.356869.1830>



بررسی دفاعیات کیفری ممکن در پرونده‌های همسرکشی توسط زنان بزه‌دیده خشونت خانگی (مطالعه موردی استان فارس)

محبوبه امینی^۱ | منصوره قنبریان بانویی^۲

۱. نویسنده مسئول، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، علوم سیاسی و تاریخ، دانشگاه یزد، یزد، ایران. رایانامه: mamini@yazd.ac.ir

۲. گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: Ghanbarian.banooe@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۱/۱۰/۵

تاریخ بازنگری:

۱۴۰۱/۱۱/۲۵

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۱/۱۲/۵

تاریخ انتشار:

۱۴۰۱/۱۲/۲۴

کلیدواژه‌ها:

همسرکشی،

خشونت خانگی،

زنان بزه‌دیده،

دفاع مشروع،

تحریک‌شدگی.

شوهرکشی مسبوق به خشونت خانگی معمولاً در چارچوب یک رابطه زناشویی نسبتاً طولانی رخ داده و بیان‌گر مسائلی از قبیل تأثیر خشونت مکرر بر جسم و روان زن و عدم امکان قطع رابطه خشونت‌بار به دلیل موانع اجتماعی و قانونی یا گاهی مسائل پیچیده روانی است که توسط سندرم زن کتک‌خورده تبیین شده است. این امر باعث طرح پرسشی در خصوص امکان استناد مرتکبان به دفاعیات کیفری رایج مانند دفاع مشروع و دفاع ناشی از تحریک شدگی است که با بررسی نظریه‌ها، تجربیات سایر کشورها و ظرفیت حقوقی و قانونی ایران به آن پاسخ داده شده است.

در راستای توجه دقیق به واقعیت مسئله در ایران، محتویات برخی از پرونده‌های مربوط (شش مورد) و آرای آن‌ها که طی دهه نود خورشیدی از دادگاه‌های کیفری یک استان فارس صادر و توسط دیوان عالی تأیید شده به تناسب ظرفیت مقاله و به روش توصیفی-تحلیلی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. مطابق یافته‌های پژوهش، در وهله اول، مفهوم سنتی دفاع مشروع باید مطابق با ذات و ماهیت رفتار دفاعی این زنان برای حفظ حیات خود و فرزند منعطف گردد زیرا تنوع و استمرار خشونت به گونه ای است که زن هر لحظه وقوع آن را مسلم می‌داند. بنابراین تفسیر عنصر فوری بودن تهاجم مطابق با ذات مستمر این نوع خشونت‌ها متفاوت است. حتی در برخی کشورها در پرتو نظریه سندرم زن کتک‌خورده نیز این تفسیر را مطابق ترس زن کتک‌خورده از وقوع خشونت در هر لحظه شکل داده اند؛ چنان‌که اعتقاد وی به تهدید جانی یا آسیب شدید دیگر مهم است که همین ممکن است باعث استفاده از زور و نیرویی بیش از حد لازم برای دفع مهاجم شود. از سوی دیگر ضروری بودن اقدام کشنده مرتکب نیز در این پرونده‌ها با توجه به دشوار و گاهی غیرممکن بودن طلاق در حقوق ایران و حتی عدم توانایی زن به خروج از رابطه خشونت‌بار به دلیل ناتوانی آموخته شده بنابر سندرم زن کتک‌خورده، به عنوان آخرین راه حل است. در این راستا تبصره ۲ ماده ۱۵۶ باید مورد توجه قضات قرار گیرد. هر چند که نمی‌توان منکر لزوم اصلاح قانون شد.

از سوی دیگر مواردی وجود دارد که مشمول دفاع مشروع نمی‌شود اما آن چنان زن را از لحاظ عاطفی تحت تأثیر قرار داده که او پیرو سلسله آزارهای شوهر تحت موج شدید عواطف قرار می‌گیرد لیکن بنابر ماهیت واکنش زنان، این هیجان‌ها به مرور و با تأخیر باعث ارتکاب جنایت می‌گردد. بر همین اساس، دفاع سنتی تحریک با وجود عنصر فوری بودن زوال خودکنترلی منجر به ارتکاب جنایت، در برخی کشورها مانند انگلستان و ولز و استرالیا دچار اصلاحاتی برای در بر گرفتن چنین قتل‌هایی شد. اگرچه جلوه‌هایی از این دفاع مانند ماده ۶۳۰ ق.م.ا در حقوق ایران وجود دارد، اصل دفاع پیش‌بینی نشده است. رویه قضایی نیز تا حدی تأثیر هیجان را براغتشاش احساسات و تغییر وصف عمدی به شبه عمدی مطابق تبصره ماده ۳۰۲ پذیرفته لیکن در مورد پرونده‌های مورد مطالعه مصداق نداشته است؛ در اینجا نیز هم رویه قضایی نیازمند انعطاف و هم قانون نیازمند بازنگری جهت در بر گرفتن اشکال نوین تحریک‌شدگی است. در نهایت یافته‌های این پژوهش رویکردی ترکیبی متشکل از دفاعیات فوق را با توجه به واقعیت مجزای هر پرونده و ظرفیت قانونی و رویه‌ای در حقوق ایران پیشنهاد می‌دهد. به این شکل که هم اصلاحات قانونی و هم رویه‌ای در خصوص این دو نوع دفاع ظرفیتی برای توجه به موارد گوناگون قتل پیرو خشونت خانگی را در برداشته باشد.

استناد: امینی، محبوبه؛ منصوره قنبریان بانویی (۱۴۰۱). بررسی دفاعیات کیفری ممکن در پرونده‌های همسرکشی توسط زنان بزه‌دیده

خشونت خانگی (مطالعه موردی استان فارس)، *مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی*، ۲ (۵۲)، ۲۲۳-۲۵۰.

DOI: <https://doi.org/10.22059/JQCLCS.2023.356869.1830>



© نویسندگان

DOI: <https://doi.org/10.22059/JQCLCS.2023.356869.1830>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه:

همسرکشی مانند سایر پدیده‌های انسانی پدیده‌ای تاریخی و اجتماعی است که وقوع آن در نزدیک‌ترین روابط انسانی و خصوصی‌ترین محیط به‌طور طبیعی موجب طرح پرسش‌هایی برای علت‌یابی و تبیین آن است. وقوع همسرکشی در قالب شوهرکشی مسئله را متفاوت می‌نماید؛ زیرا باورهای مربوط به جنسیت و کارکرد آن در محیط خانواده ممکن است موجب تمایز رویکرد عمومی و حتی حقوقی نسبت به چنین قتل‌هایی شود و رسیدگی و پاسخ به آن را تحت تأثیر قرار دهد.

پیش از هر چیز شایان ذکر است که در این پژوهش صرفاً از عبارت شوهرکشی به‌جای واژه عام‌تر قتل شریک زندگی در ادبیات حقوقی و جرم‌شناسی استفاده می‌شود که علت آن عدم شناسایی رسمی حقوقی و عرفی شریک زندگی در ایران و نبود داده‌ها و یافته‌های علمی در خصوص خشونت در این نوع رابطه است. اگرچه شوهرکشی دارای علل و زمینه‌های متنوعی است، موضوع پژوهش حاضر صرفاً بررسی امکان اعمال برخی از دفاعیات کیفری در خصوص مرتکبان شوهرکشی است که به‌طور متوسط در مدتی نسبتاً طولانی بزه‌دیده آزار مداوم توسط شوهر بوده‌اند.

نکته شایان توجه اینکه اگرچه در نظام‌های مختلف طیف متفاوتی از دفاعیات از قبیل دفاع مشروع به شکل کامل یا ناقص آن، تحریک، جنون، اکراه و مسئولیت کاهش‌یافته مبتنی بر اختلال اساسی ذهنی/روانی توسط قانون و رویه قضایی پذیرفته شده، هیچ‌گاه صرفاً یک دفاع مشخص در این نوع پرونده‌ها پذیرفته نشده و شرایط ویژه هر پرونده، مقتضی استناد به‌نوعی از دفاع است؛ اما نکته مهم‌تر این است که پیش از هر چیز، ظرفیت قانونی آن برای دادگاه آماده است که طی بحث‌های آتی تشریح می‌شود.

با وجود پژوهش‌هایی که به‌صورت عام یا در موارد بسیار محدودی با تکیه بر رویه قضایی و قتل‌های ارتكابی توسط زنان بزه‌دیده خشونت خانگی در حوزه یکی از این دو دفاع به‌عمل آمده است^۱، این پژوهش با پرداختن به مبانی و نظریه‌های مربوط و بررسی شش پرونده (با توجه به ظرفیت بحث) که طی دهه نود خورشیدی در دادگاه‌های شیراز رسیدگی و آرای آنها توسط دیوان تأیید شده‌اند، درصدد است تا با توجه به ظرفیت حقوقی و قانونی دو دفاع مشروع (قالب کامل یا ناقص آن و استفاده از نیروی بیش‌ازحد) و تحریک‌شدگی^۲ در ایران و بررسی مهم‌ترین و آخرین

۱. برای نمونه: غلاملو و میرمجیدی ۱۴۰۰: ۲۱۹-۲۵۴؛ محمودی جانکی و صادقی، ۱۳۹۴: ۱۵۵-۱۹۴؛ پوربافرانی، ۱۳۹۹: ۳۵-۵۹؛ آقائی نیا و دبستانی ۱۳۹۴: ۱۷۱ - ۱۹۱؛ حبیب‌زاده و میرمجیدی، ۱۳۹۱: ۱۱۷-۱۵۴.

۲. این مفهوم پیشتر در نخستین مقاله ذکر شده در پاورقی برای تبیین تحولات تحریک استفاده شده است. در این پژوهش نیز هدف از کاربرد این مفهوم، اشاره به تحولات مثبت این دفاع با حفظ مبنای تهییج‌شدگی است.

اصلاحات تقنینی به عمل آمده در برخی کشورها در این زمینه، برداشت نو و نسبتاً جامعی را با توجه به شرایط خاص هر مورد از چنین پرونده‌هایی ارائه کند.

۲. دفاع مشروع

اصطلاح دفاع مشروع به مواجههٔ خشونت‌باری اشاره دارد که طی آن، مدافع مواجهه با آزار یا صدمه ناموجه و غیرقانونی شده و برای رفع آن و حفظ ارزش‌هایی که قانون نیز پذیرفته مرتکب جرم می‌شود. عقل و اخلاق نیز دائر بر حفظ و حمایت از این ارزش‌هاست که از لحاظ سلامت جسمی و روانی نیز وجود آنها برای بقا و زیست فرد و جامعه ضروری است و پیرو آن جامعه نیز آنها را به رسمیت شناخته است. در چارچوب دفاع مشروع رفتار ارتكابی زنان بزه‌دیده خشونت خانگی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱. خشونت‌های مستمر مرد به‌منابۀ خطر فوری و قریب‌الوقوع

مطابق قواعد دفاع مشروع که در قانون مجازات سال ۱۳۹۲ خورشیدی بازتاب یافته، تهاجم و حمله باید در حال وقوع بوده یا پایان نیافته باشد تا بتوان رفتار مدافع را مجاز دانست. بنابراین دو واژه «خطر فعلی» و «قریب‌الوقوع» مواردی را که تهاجم به پایان رسیده است یا رفتار مادی در شرف وقوع نیست، کنار می‌گذارد؛ انگاره این است که در مورد اول، واکنش در برابر تهاجم پایان‌یافته، تلافی و انتقام است که خود جرم است و در مورد دوم، ممکن است اندیشهٔ تجاوزکارانه نمود بیرونی نیاید و هر رفتاری به‌عنوان دفاع پیش‌دستی در ارتکاب جنایت و خود تجاوز است. به تعبیری ترس از تجاوز آتی به‌دلیل وجود زمان کافی برای دفع خطر با اتخاذ تدابیری غیر از ارتکاب جرم، شروط دفاع را تأمین نمی‌کند. با پایان یافتن خطر نیز واکنش فرد دفاع محسوب نمی‌شود، بلکه انتقام‌جویی و نوعی دادخواهی فردی است که با اصول عمومی حقوق کیفری از جمله اصل قضایی بودن مجازات‌ها در تعارض قرار دارد (اردبیلی، ۱۴۰۱: ۱۲۳-۱۲۴).

در مورد شوهرکشی مسبوق به بزه‌دیدگی و واکاوی رابطهٔ خشونت‌بار و ظرافت‌های آن، بازنگری در دیدگاهی که اقدام مرگبار این زنان را پس از اتمام رفتار تهاجمی مرد به‌منابۀ انتقام می‌داند، ضروری است. برخی در پاسخ به چرایی تمسک به چنین رفتار کشنده‌ای پس از سال‌ها تحمل خشونت، تأکید می‌کنند که این پرسش چالش‌برانگیز درک نادرستی از دلایل قتل آزاردهندگان طولانی‌مدت منعکس می‌کند و دعوت به بازنگری دیدگاه غالبی می‌کنند که معقول و متعارف بودن رفتار زن را به چالش می‌کشد (Fitz-Gibbon, 2013: 285-286). به تعبیر برخی، دادرسی یا هیأت منصفه بدون اطلاع از محرک‌ها، شدت و تأثیر انواع آزار ممکن است این نوع

واکنش را کاملاً نامتعارف، غیرمنصفانه و نادرست بدانند؛ خواه به‌عنوان رفتار کاملاً غیرمنطقی نام‌گذاری شود خواه رفتاری تلافی‌جویانه (Hopkins & Eastel, 2010: 132).

برای تطبیق رفتار زن با دفاع مشروع ماهیت رفتار خشونت‌آمیز مرد باید در چارچوب تهاجم قرار گیرد؛ یعنی هر نوع صدمه به ارزش‌های انسانی از قبیل جان، سلامتی یا حیثیت و ناموس که در قانون نیز مورد حمایت قرار گرفته است؛ آنچنان‌که یونگ از منظر زیست جسمی - روانی و به‌طور جامع جنبه‌های مختلف حمایت از زندگی را این‌گونه تبیین می‌کند؛ هر وجودی نسبت به موجودیت خود حقی دارد (یونگ، ۱۴۰۰: ۸). از سوی دیگر، آنچه در این نوع خشونت قابل اندازه‌گیری نیست، زمان شروع و پایان آن است. به‌عبارت دیگر، تهاجم یا حمله در یک دوره زمانی مشخص صورت نمی‌گیرد و زن در مقاطع مختلف و به شکل مداوم با یک یا چند نوع خشونت مواجه می‌شود و اغلب ارتکاب قتل نیز در لحظه یا لحظه‌های پس از پایان حمله آخر مرد و یا مدتی پس از آن رخ می‌دهد.

پرسش این است که آیا آزار جسمی از چنان شدتی برخوردار نبوده است که دارای وصف تهاجم یا حمله باشد که موجب مقاومت در برابر آن از طریق ارتکاب قتل شود؟ همچنین آیا می‌توان گفت که مجموع خشونت‌های مختلف مانند جسمی و روانی، روی هم رفته و در یک فرایند زمانی پیوسته آن‌چنان زندگی زن را تهدید کرده که وی را وادار به قتل مرد کرده است؟ در این صورت آیا این امر می‌تواند ارتکاب قتل را به‌عنوان دفاع توجیه نماید؟ همچنین آیا می‌توان گفت با وجود متنوع و مستمر بودن صدمات و حمله‌های پیش، زنان تمایل به مقاومت داشته، اما در آن لحظه توانایی آن را با توجه به قدرت جسمی و بدنی مرد نداشته‌اند؟ پرسش دیگر این است که آیا مقاومت آنان در صحنه جرم و در برابر صدمه و آزار فوری و آنی اگر به شکل قتل نبود آزارهای بعدی از جانب مرد را تشدید و او را جری‌تر نمی‌کرد؟

دو وضعیت را می‌توان در نظر گرفت؛ نخست اینکه در زمان خشونت یا ایراد صدمه زن هیچ تمایلی به مقاومت نداشته است یا اگر تمایل به مقاومت داشته، اقدام نمی‌کند، زیرا بنا بر تجربه‌های پیشین او در زمینه نوع رفتار شوهر یا ادراک ابتدایی، می‌دانسته که توان مقاومت ندارد و با این کار صرفاً مرد گستاخ‌تر و جری‌تر به انجام حمله‌های شدیدتر می‌شود.

وضعیت دوم زمانی است که زن در مراحل نخست خشونت، آزار و صدمه را تا میزانی که پاسخ فوری را اقتضا کند، شدید تلقی نکرده و روی هم رفته به وقوع گاه و بی‌گاه آزار عادت کرده است، اما زمانی که این موضوع فراتر از تحمل و ظرفیت جسمی و روانی وی است، تلاش می‌کند که تمامیت جسمانی و روانی خود و گاهی فرزندانش را از وضعیت فوق نجات دهد. به‌عبارت دیگر، در این وضعیت مجموع خشونت‌ها یا استمرار حتی یک خشونت زن را وادار به جست‌وجوی راهی برای رهایی می‌کند و از دریچه نگاه او تنها راه و اقدام برای رهایی از خشونت، چنین اقدام

کشنده‌ای است. برای نمونه در پرونده خانم فریدا در ایالت ویکتوریای استرالیا، شوهرش به او حمله کرد و در حضور دختر و پسرش به صورت وی ضربه زد و او را به زمین انداخت و سپس به سمت دخترش حمله کرد. فریدا با چاقوی جیبی به او ضربه زد و او را به قتل رساند. در رسیدگی شواهدی مبنی بر ۳۰ سال خشونت از سوی شوهر نسبت به فریدا ارائه شد. دادرسی-دستیار قضایی- تأیید کرد که دلایل و شواهد به‌طور قوی وجود ۳۰ سال خشونت را اثبات می‌کند. وکیل او بیان کرد: «مطابق قانون جرائم سال ۲۰۰۵ زن مستحق دفاع از خود است، حتی اگر به صدمه‌ای که آنی و فوری نیست واکنش نشان دهد. در چارچوب خشونت خانگی، تا زمانی که متهم معتقد است حمایت از خود یا اعضای خانواده ضروری است، ملزم نیست منتظر بماند تا خشونت پیشرفت کند و دامنه آن گسترده شود» (Fitz-Gibbon, Op. Cit: 289).

در مقام مقایسه، پرونده دیگری که مدت زمان تأخیر میان اقدام مرگبار زن و حمله مرد طولانی‌تر بوده است، مربوط به زنی به نام ورونیکا است که طی آن قاضی تعیین مجازات پذیرفت که او در معرض خشونت شدید بود و قاضی عالی نیز شوهر او را فردی به طرز مخوف خشن خواند و خطاب به ورونیکا گفت: «او به شدت نسبت به شما حسود و بدبین بود و هرچه بیشتر مست می‌شد، ترسناک‌تر می‌گشت». همچنین افزود که ورونیکا پس از ۴۰ سال تحمل خشونت جسمی، روانی و جنسی که به‌نظر می‌رسد جامعه توقف آن را نداشت، به آخر خط رسید (MCKenzie & Kirkwood, 2018: 36).

در واقع نمی‌توان به‌آسانی پذیرفت که زنان فهم و درک واقعی و درستی از شدت خشونت آنی نداشته‌اند و خطر واقعی آنان را تهدید نمی‌کرده است؛ به تعبیر برخی، ادراک دادرسان و وکلا از خشونت خانگی کامل نیست؛ زیرا تمرکز آنها بیشتر بر خشونت جسمی است درحالی‌که سایر اشکال خشونت مانند تهدید و خشونت جنسی و چگونگی تأثیر آن بر درک زنان از خطری که با آن مواجه هستند، نیز بسیار مهم‌اند (Ibid:39) بنابراین اغلب در این پرونده‌ها که در ادامه نیز مورد تحلیل قرار خواهند گرفت، تجربه آنان از خشونت به‌عنوان عادت‌های رفتاری همسر مکرر و مداوم بوده است؛ زیرا نزدیکان و همسران به‌طور خاص، با داشتن روابط بسیار نزدیک و یگانگی حریم خصوصی به‌تدریج با خلقیات یکدیگر آشنا شده و رفتارهای طرف مقابل در موقعیت‌های مختلف برایشان قابل پیش‌بینی است. در این صورت، بر خلاف خشونت‌های ناگهانی که پیش‌بینی رخداد آنها مشکل‌تر است، غیرقابل انقطاع و مستمر بودن چرخه خشونت برای چنین زنی به‌منزله تهدید مداوم است. به تعبیر سوزان ادوارد، ترس زن از شوهر یا شریک آزارگر به‌دلیل سابقه خشونت، ارزیابی او از امنیت آنی و نیاز به محافظت از خود را شکل می‌دهد (Edwards, 2010: 239) از همین روی تفسیر «آنی و لحظه‌ای بودن خطر و پاسخ به آن» در چنین پرونده‌هایی مورد بحث واقع شده است. چنانکه در پرونده مشهور زن فرانسوی، ژاکلین سویج، که

پس از ۴۷ سال تحمل خشونت خانگی، همسرش ماریون را به قتل رساند، وکیل وی در پاسخ به استدلال دادستان که رفتار مرتکب را به دلیل فاصله میان آخرین خشونت مرد و ارتکاب قتل، پاسخ فوری به تهدید نمی‌دانست، ضمن استناد به رویه دادگاه‌های عالی کانادا که بر مبنای سندروم زنان آزار دیده مسئله شرط فوری بودن خطر را حل کرده است، تأکید کرد که دادگاه فرانسوی نیز باید از نگاه یک زن آزار دیده به اعمال او نگاه کند. همچنین واژه «همان زمان» را نباید بیانگر لزوم تطابق زمانی میان خشونت و قتل و به عبارتی ارتکاب عمل در زمان دقیق آزار دانست بلکه آن را نزدیک بودن وقایع (خشونت و قتل) تلقی کرد؛ یعنی خطر به اندازه‌ای زیاد بوده است که سوئج برای محافظت از خود و فرزندانش ناچار به کشتن همسرش شد؛ اما واکنش او به‌طور متفاوتی متناسب با خطری بوده که وی با آن مواجه بوده است (Fitz-Gibbon, Op. Cit).

برخی کشورها در پرتو نظریه لنور واکر^۱ به نام سندروم زن کتک‌خورده^۲ که در دهه ۹۰ میلادی ارائه شد، اقدام به دگرگونی مفهوم خطر فوری یا قریب‌الوقوع و یا ارائه تفسیری از آن مطابق با این پرونده‌ها کرده‌اند. به نظر واکر، تأثیر این چرخه بر ذهن زن کتک‌خورده این است که احساس می‌کند، دائماً در معرض خطر است؛ به عبارتی، از دیدگاه وی خطر هر آن امکان وقوع دارد. او پیوسته‌تر حالتی از ترس، وحشت و دلهره زندگی می‌کند (Clough, 2016: 285). برای نمونه در حقوق کانادا به مفهوم فوریت اشاره‌ای نشده بود و دادگاه عالی در پرونده لولی^۳ در سال ۱۹۹۰ این مفهوم را صرفاً نماینده و نشانه ارزیابی ضرورت کامل ارتکاب قتل دانست که بعداً این دیدگاه در اصلاحات سال ۲۰۱۲^۴ این قانون به‌روز شد، به این صورت که اگر شخص به دلایل منطقی معتقد باشد که تهدید به زور وجود داشته و در برابر آن از خود دفاع کرده که این رفتار در چنین شرایطی معقول بوده است، مجرم نخواهد بود (Ibid).

در ایالات متحده آمریکا، استفاده از شهادت کارشناس در پرونده‌های جنایی زنان کتک‌خورده تا حد زیادی در قوانین انعکاس یافته و در بیشتر ایالت‌ها شهادت کارشناسان برای اثبات اینکه متهم یک زن کتک‌خورده است یا از سندروم زن کتک‌خورده رنج می‌برد، برای اعمال دفاع کامل یا ناقص قابل قبول است. در چنین پرونده‌هایی پایبندی به عناصر دفاع از جمله اینکه تهدید به جراحت یا مرگ قریب‌الوقوع بوده است؛ درجه زور به‌کاررفته از نظر عینی معقول بوده است؛ و اینکه یک ترس عیناً منطقی از مجروح شدن یا کشته شدن در صورت عدم استفاده از زور وجود داشته در دادگاه تجدیدنظر دگرگون شده است (Ibid). برای مثال در پرونده کلی^۵، او بیان کرد

1. Leonor Walker
2. Battered Woman Syndrome
3. Lavallee
4. Citizen's Arrest and Self-Defence Act 2012
5. State v. Kelly, 1982

که در اوایل همان روز شوهر آزارگرش به‌طور مداوم گلوی او را فشار می‌داد و وی عصر آن روز برای دفاع از خود شوهرش را با چاقو زد. دادگاه بدوی او را به قتل عمد محکوم کرد، لیکن دادگاه عالی نیوجرسی بعداً شهادت کارشناس را برای نشان دادن معقول بودن درک متهم از خطر پذیرفت و در طول آموزش هیأت منصفه برای بررسی دفاع، خاطرنشان کرد که استفاده از اصطلاح «فوری»^۱ که در شکل سنتی دفاع وجود دارد، ماهیت ایجاد وحشت و ترس را که به‌طور سیستماتیک در یک دوره زمانی طولانی ایجاد شده بود از بین می‌برد، لیکن «قریب‌الوقوع»^۲ وضعیت را دقیق‌تر توصیف می‌کند (Holliday et al., 2022: 3-4).

موارد جدیدتر نیز نشان می‌دهند که این نوع شهادت می‌تواند تفسیرهای قضایی مربوط به دفاع به‌ویژه در مورد عنصر قریب‌الوقوع بودن تهدیدات را شکل دهد. در پرونده پترسون^۳، یک دادگاه استیناف مریلند از شهادت کارشناس به‌عنوان یکی از ادله و شواهد مهم دفاع از خود برای متهمی که شوهر آزارگر خود را درحالی که در حال تماشای تلویزیون بود، مورد تیراندازی قرار داده و کشت، استفاده کرد. در مواردی نیز که دادگاه معقول بودن تلقی متهم را از خطر قریب‌الوقوع یا فوری به چالش کشیده، به استناد دفاع کامن‌لایی دفاع ناقص^۴ که در قانون جزای نمونه^۵ و بسیاری از ایالت‌ها^۶ بازتاب یافته اتهام را به قتل غیرعمدی تقلیل داده است. دفاع ناقص یک دفاع نسبی است که در آن متهم به گناه خود اعتراف می‌کند و به‌دنبال تخفیف مجازات است؛ یکی از موارد اعمال این دفاع موردی است که آزارگر فوری آسیب یا تهدیدی ایجاد نمی‌کند، لیکن متهم برای جلوگیری از صدمه آینده به خشونت اقدام می‌کند (Ibid). برای مثال در پرونده هامفری^۷ متهم روز قبل از جنایت توسط شوهرش مورد ضرب و شتم قرار گرفت و تهدید به قتل شد. سپس شوهرش در حال مستی با اسلحه به سمت او شلیک کرد. روز بعد مرد پس از نوشیدن دوباره به او حمله کرد و پس از آن، زن به او شلیک کرده و او را کشت. هیأت منصفه او را به قتل عمد محکوم کرد که بعداً در دادگاه تجدیدنظر تأیید شد. در نهایت، دادگاه عالی کالیفرنیا این حکم را لغو و بیان کرد که دادگاه بدوی باید به هیأت منصفه اجازه می‌داد تا شواهد مربوط به سندروم زن کتک‌خورده را در مورد اینکه آیا متهم معتقد بود برای دفاع از خود ارتکاب قتل لازم بوده است و نیز منطقی بودن عقیده او را بررسی کند.^۸

1. immediate

2. Imminent

3. State V Peterson, 2004

4. Imperfect self defense

5. Model Penal Code Sect. 3.04 (1) on: <https://uscode.house.gov>

6. S 505 (1), The Penal Code of California on: <https://leginfo.legislature.ca.gov>; S 21-3211, Kansas penal code on: <https://www.kslegislature.org>

7. Humphrey, 1996

8. See People v. Humphrey, 13 Cal. 4th 1073 - Cal: Supreme Court 1996, on: <https://caselaw.findlaw.com>

نمونه قابل مقایسه پرونده خانم «ش» است که علاوه بر تحمل آزار جسمی و روانی، حدود سه سال توسط شوهرش مجبور به تن‌فروشی برای کسب درآمد و تأمین هزینه اعتبار وی بود. به حکایت پرونده، آزارهای مداومی مانند شکستن دست زن توسط شوهر، تهدید به قتل و آسیب حیثیتی در صورت امتناع زن از تن‌فروشی وجود داشت. در روز حادثه پیرو تهدید به قتل و آزار توسط شوهر، وی از یکی از دوستان شوهر که طی تن‌فروشی به وی نزدیک شده بود، درخواست کرد که طناب و چسب فراهم کند و پس از ریختن قرص خواب‌آور در مایعات مورد استفاده شوهر و بستن بدن و دهان وی با طناب و چسب اقدام به فرار کرد و سپس به خانواده خود اطلاع داده که همسرش را آزاد کنند. دادگاه وی را به قتل عمدی از طریق ارتکاب عمل نوعاً کشنده محکوم کرد که در دیوان نیز تأیید شد.

نکاتی در خصوص قابلیت پذیرش دفاع مشروع یا قالب بیش‌ازحد آن^۱ در چارچوب (شرایط) زن کتک‌خورده در این پرونده موجود است؛ مورد بهره‌کشی جنسی قرار گرفتن مصداق تجاوز به تمامیت وجودی اعم از جسمی و روانی است و یا حتی در قالب تعرض به ناموس به مفهوم عام آن و عرض است که اگر شدیدتر از قتل نباشد، همسان آن و دارای ماهیت شدید است. از سوی دیگر ماهیت مستمر آن در بدن خود دارای نوعی فوریت خطر و وقوع آن در هر لحظه است، زیرا شرایط حاکم بر آن از قبیل استمرار زمانی، منبع مالی مرد بودن و کنترل مادی و روانی مرد بر زن از طریق تهدید و ارباب‌بیانگر شرط فوریت و قریب‌الوقوع بودن خطر است.

بنابراین ماهیت مواجهه‌ای دفاع در شرایط چنین زنی موضوعیت نداشته، کما اینکه در شرایط عادی و در موارد مقابله‌های خفیف همواره این زن مورد تهدید و آزار قرار گرفته است، مانند یک بار امتناع کردم و وی دستم را شکست و با اسلحه تهدید کرد یا اقدام به طلاق کردم اما موفق نشدم؛ بنابراین برای هر فرد عادی در چنین شرایطی خطر در هر لحظه قابل لمس بوده و درک کاملاً روشنی از آن وجود دارد که به‌آسانی قابل دفع نیست، زیرا ابزارهای مرد بسیار قوی‌تر است. بنابراین به عقیده نگارندگان این یک خطر عینی است و در چارچوب ماده ۱۵۶ قابل دفاع است. حتی با رویکردی سنتی و غیرمنعطف به واقعیت این پرونده‌ها، می‌توان اشاره به باور معقول نمود که در چارچوب بند «ب» ماده ۱۵۶ عبارت «قرائن منطقی و خوف معقول» قرار می‌گیرد که به موجب بند «ت» ماده ۳۰۲ و ماده ۲۹۱ ق.م.ا. صرفاً قتل شبه‌عمدی تلقی می‌شود (آقای‌نیا و دبستانی، ۱۳۹۴: ۱۸۰)؛ زیرا به تعبیری اطلاق کلیه قوانین موجود بر کفایت وجود قرینه معقول بر وجود خطر جهت آغاز رفتار دفاعی حکایت می‌کند، چراکه حقوق و قانون توقع درک خداگونه از واقعیات و حوادث پیرامون را از انسان ندارد (محمودی و صادقی، ۱۳۹۴: ۱۷۲).

۱. برای مطالعه ر.ک: منابع فارسی و غیرفارسی مورد استناد که در فهرست منابع ذکر شده‌اند.

چنانچه دقت شود، در مورد مذکور، ادعای زن بستن شوهر به قصد فرار بوده است. این ادعا در مراحل مختلف مورد تأکید قرار گرفت و شواهدی مانند تماس با خانواده پس از فرار، جهت باز کردن شوهر وجود داشت و در رأی دادگاه نیز ضمن پذیرش ادعای زن، نوعاً گذشته بودن چسب زدن دور گردن (هرچند با عجله) مستند صدور حکم قتل عمدی قرار گرفت. درحالی‌که دادرسی با لحاظ شواهد فوق می‌توانست به استناد تبصره ماده ۱۵۶ و بند «ت» و تبصره ۲ ماده ۳۰۲ دال بر عدم رعایت شرط تناسب (استفاده از زور بیش‌ازحد) وی را به قتل شبه‌عمد محکوم نماید. چنانچه در بستر سندروم زن کتک‌خورده نیز این امر قابل توضیح است؛ به تعبیری او کاملاً آشنا به خطر از سوی آزارگر است، زیرا بقایش به شناخت او از آزارگرش بستگی دارد، لیکن در خصوص تلقی او باید کمی گشاده‌دست و پذیرا باشیم، زیرا او در موقعیت خود متخصص و برای ارزیابی زمانی که خطر در راه است، مجهز است و به همان ترتیبی که یک متخصص قلب ممکن است بهتر از یک پزشک عمومی زمان رخداد یک مشکل قلبی را پیش‌بینی کند، زن کتک‌خورده شناخت عمیقی از آزارگر خود دارد که زنی بدون این تجارب از آن برخوردار نیست (Holliday et al., Op. cit: 8). به همین سبب، در قالب سندروم مذکور، باور صادقانه آنها در مورد قریب‌الوقوع بودن خطر و تجاوز و تجویز نیروی (تا حدی) بیش‌ازحد ضرورت، مورد پذیرش است (حبیب‌زاده و میرمجیدی، ۱۳۹۱: ۱۴۶-۱۴۷).

۲-۲. ماهیت رفتار مرتکب به عنوان رفتار ضروری برای دفاع از خود

می‌توان گفت هوش و غریزه تمام آفریده‌ها آنان را در زمان خطر به سمت در دسترس‌ترین اقدام و وسیله برای دفاع از خود می‌کشاند؛ برخی فرار و برخی حمله می‌کنند. تعدادی هم کمین می‌کنند تا زمان مناسب واکنش نشان دهند. هر کدام به تناسب احساس و درک خود از خطر و شدت آن واکنش نشان می‌دهند. اگرچه از انسان به‌عنوان موجود دارای نیروی خرد و اندیشه‌ورزی، انتظار سنجش رفتار خویش و کنترل بر امیال وجود دارد، در زمان خطر انتظار سنجش دقیق میزان و ماهیت خطر و ظرایف آن نادرست است، زیرا خطر و تهاجم در غلبان احساس و هیجان تأثیر دارد و سنجش و محاسبه دقیق رفتار در این زمان اگر نه کامل، به‌طور نسبی ناممکن است. بنابراین نوع و چگونگی واکنش فرد در دو فرض مطرح شود: در فرضی که کیفیت و چگونگی رفتار مهاجم پیش‌بینی‌پذیر نیست، اگرچه اصل رفتار قابل پیش‌بینی بوده است. پس مدافع با توجه به اوضاع و احوال و شدت خطری که درک می‌کند و تأثیر آن بر میزان خشم وی یا درک وی از میزان خشم مرتکب و همچنین توجه به وسیله در دست مرتکب و وسیله در اختیار یا در دسترس خود واکنش نشان می‌دهد. در این صورت نیز دفاع به این موضوع بستگی دارد که مدافع چه چیزی در اختیار داشته است؟ چاقو؟ اسلحه گرم؟ آیا او آنقدر ترسیده است که

با اسلحه به سمت هر جایی از بدن مهاجم تیراندازی می‌کند؟ یا وضعیت آنقدر پیچیده نیست و او تسلط و کنترل بهتر و بیشتری بر رفتار خود دارد و سعی می‌کند برای مثال دست یا پایش را نشانه بگیرد و امکان تجاوز را از او سلب کند یا مانعی ایجاد کند؟ این مسائل بیشتر جنبه موردی دارد و با بررسی هر مورد می‌توان به خوبی ضرورت وجود دفاع را بررسی کرد. فرض دوم زمانی است که مدافع به طور کامل یا نسبتاً کامل کیفیت و ماهیت رفتار مهاجم را پیش‌بینی می‌کند؛ زیرا در یک دوره نسبتاً طولانی با او زیسته است. بنابراین حالت متعارف در خصوص این دو دسته متفاوت است. در مورد زنان آزار دیده مرتکب قتل شریک آزارگر پرسش این است که آیا رفتار آزارگر به گونه‌ای بوده که ارتکاب قتل او توسط همسرش ضروری باشد؟ مطابق ماده ۱۵۶ ق.م.ا. عنصر اساسی تشخیص ضرورت دفاع، رعایت مراتب یا به تعبیر ماده، مراحل دفاع است؛ اگرچه ماده مذکور به طور صریح به واژه «تناسب» اشاره نکرده است، به نظر می‌رسد تناسب در عبارات‌های «ضرورت پاسخ» و «رعایت مراتب دفاع» پنهان است که به معنای مضیق واژه یعنی تشابه نیست. همان‌طور که در سطور بالا اشاره شد، منظور، توجه به ماهیت رفتار مهاجم و شدت آن، زمان و مکان رخداد از جهت ملاحظه شرایط کمکی و حمایتی و تعداد نفرات و ویژگی‌های جسمی و شخصیتی مهاجم (ها) و مدافع(ها) است.

با لحاظ این موارد باید به ضرورت ارتکاب قتل توسط زنان بزه‌دیده پرداخت و بررسی کرد که آیا پاسخی بازدارنده با ماهیت اجتماعی یا قانونی در دسترس بزه‌دیده بوده است؟ با نبود چنین پاسخی، هر بزه‌دیده پاسخی را که برای پیشگیری از خطر و تهاجم یا شدید شدن آن لازم تشخیص دهد، استفاده می‌کند. در این خصوص، پیشینه مواجهه خشونت‌بار شوهر با زن این فرض را تقویت می‌کند که وی ابتدا باید ابزارهای اجتماعی و قانونی و قضایی را با در نظر گرفتن زمان کافی بعد از هر خشونت امتحان می‌کرد؛ زیرا اگرچه دفاع حق طبیعی هر موجودی است، سازمان‌یافتگی اجتماع، ابزارهای کنترل رسمی و غیررسمی را برای پیشگیری و مقابله با هر نوع رفتار صدمه‌زننده مانند خشونت و تهاجم فراهم کرده است.

۱-۲-۲. فقدان یا عدم کارایی راه‌حل‌های اجتماعی و قانونی به مثابه مراحل دفاع

یکی از راه‌حل‌های مسائل حقوقی استفاده از پیوندها، روابط و عناصر اجتماعی - فرهنگی است. رخ دادن اختلاف یا درگیری در خانواده چنانچه با توافق و هماهنگی طرفین حل‌وفصل نشود، محدودیت‌هایی برای مداخله اشخاص ثالث به‌ویژه در جامعه ایرانی به دلیل ارزش خاص خانواده به وجود می‌آورد. بنابراین کمک به فردی که در جایگاه ستم‌دیده قرار گرفته ممکن است موجب طرح ادعاهایی توسط طرف مقابل از جمله نقض حریم خصوصی و مزاحمت شود.

زنان آزرده به دلایلی از جمله نداشتن بستگان نزدیک مانند پدر و مادر یا ناتوانی آنان و بی‌توجهی به مسئله از سوی سایر خویشاوندان حمایت خانواده و بستگان را کسب نمی‌کنند؛ بنابراین ضعیف بودن موقعیت اقتصادی و اجتماعی خانواده و ترس از آبروریزی و ناتوانی آنان در حمایت از بزه‌دیده زمینه سوءاستفاده از این وضعیت را توسط شوهر آزارگر فراهم می‌کند (Amini, 2020: 4). به تعبیر برخی نظریه‌پردازان، چنین مواردی نشان‌دهنده کارایی ناقص یا عدم کارایی سازوکارهای غیررسمی در حمایت از بزه‌دیده در موارد عدم توازن قدرت طرفین است (Black, 2017: 147; Bakircioglu, 2008: 137). چنانکه در طیف مدل‌های مربوط به ساختار خانواده، هرچه از روابط برابر به سمت روابط مبتنی بر پدرسالاری (مردسالاری مطلق) حرکت کنیم، میزان خشونت خانگی بیشتر و حل‌وفصل مسالمت‌آمیز آن کمتر خواهد شد (Black, 2018: 4-5).

در خصوص توقف آزار یا شدت آن، عواملی مانند عدم حمایت مستمر از زن برای قطع همزیستی با شوهر و یا عدم حمایت در جریان طلاق موجب عدم کارایی کافی نهادهای رسمی است؛ مشکلات مربوط به اصل حق طلاق و مسائل اثباتی از این قبیل است. چالش‌برانگیزترین بخش آن ارائه ادله توسط زن است که به دلیل نداشتن وکیل، نداشتن توانایی مالی استخدام وکیل یا ناآگاهی از مسائل قضایی ممکن است پرونده طلاق پیگیری نشود یا حکمی به نفع وی صادر نگردد؛ البته هیچ حمایت کامل و صریح قانونی از یک زن متقاضی جدایی در فرایند رسیدگی نیز وجود ندارد، بنابراین وی طی این فرایند با آزار و تهدید و امثال آن مواجه خواهد شد (Amini, Op. Cit: ۱۳۸۳: ۲۲۹). در این صورت آیا می‌توان نتیجه گرفت که در موارد عدم امکان تمسک به راه‌حل‌های اجتماعی و قانونی برای نجات جان زن و فرزندانش، اقدام به قتل یک دفاع است؟ این وضعیت همان است که برخی آن را یک وضعیت طبیعی در چارچوب مدل حل‌وفصل اختلاف یا ارتکاب جرم می‌دانند؛ به این شکل که خشونت (قتل) به‌مثابه یک سبک پاسخ، همواره ممکن است با فقدان سایر سبک‌های غیررسمی پاسخ از جمله میانجیگری یا سبک‌های رسمی مانند حمایت قانون و همچنین عدم کارایی و کفایت آنها، به‌کار گرفته شود (Black, 1974: 44-46).

با وجود این شرایط، آیا دفع خطر مکرر و مداوم شوهر برای زن به‌منزله کشتن اوست؟ همان‌طور که برخی بیان کرده‌اند، استانداردهای «تناسب متعارف» در چارچوب مفهوم سنتی دفاع مشروع، استفاده از اسلحه را در پاسخ به مشت یا لگد مجاز نمی‌داند و این مسئله در ارتباط با زنان که در مقایسه با مردان به‌طور میانگین کمتر با خشونت سازگارند، واقع‌گرایانه نیست، زیرا خرد عرفی سم را سلاح زن می‌داند؛ هرچند استفاده از سم به‌عنوان وسیله دفاع مشروع توسط قانون پذیرفته‌شده نیست (O' Donovan, 1991: 222). در این مورد باید متذکر شد که زنان دارای توانایی جسمی بالا و مهارت‌های فیزیکی نیستند. آنان استفاده از خشونت فیزیکی برای

دفاع از خود را در مقایسه با مردان فرا نگرفته یا کمتر در معرض یادگیری و به‌کارگیری آن بوده‌اند. از سوی دیگر و مطابق آنچه پیشتر گذشت، اگرچه رفتار زنان متأثر از تجربه پیشین است، آنان این اقدام را در راستای دفع خطر مداوم انجام می‌دهند و به باور رسیده‌اند که هیچ سازوکار اجتماعی یا قانونی نمی‌تواند آن را دفع کند، به‌ویژه در مواردی که زندگی فرزند وابسته به مادر است که وی درصدد حذف عامل خطر برای حفظ فرزند است (Amini, Op. Cit).

از سوی دیگر، در پرتو سندروم زن کتک‌خورده نیز برخی دیگر از نویسندگان در توجیه عدم فرار یا قطع رابطه حتی در فرض امکان، معتقدند احساس درماندگی و بی‌پناهی در آنان بسیار قوی است که موجب می‌شود افسردگی و فقدان کنترل بر زندگی خود و ناتوانی از توسل به شیوه دیگر دفاع و همین‌طور کژاندیشی ادراکی شدید در ارزیابی موقعیت شود. با این حال نمی‌توان گفت کشتن شریک جنسی یا شوهر ضرورتاً غیرمنطقی است، بلکه ممکن است تنها راه‌حل ممکن برای تهدید طولانی‌مدت توسط شریک جنسی باشد؛ زیرا آنها ممکن است در ابتدا به تدابیر حمایتی روی بیاورند، اما در زمان نیاز به آن، راه به جایی نبرند و وارد چرخه سوءاستفاده مجدد و بخشیدن شریک خود شوند (Motz, 2008: 211-212).

در همین زمینه پژوهش‌های دیگری تأثیر کلیشه‌های جنسیتی، فرهنگی و نابرابری را در احساس این زنان از طرد شدن توسط دیگران یا نپذیرفتن ادعایشان و در نتیجه پنهان‌کاری در خصوص وقایع خشونت‌بار تأیید کرده‌اند؛ ترس آنان از شکست در محاکمه و نداشتن شهود یا رد اظهارات شهود به‌تدریج آنها را وادار به فرورفتن در قالب خود و به‌گونه‌ای احساس ناتوانی کرده است (Enander, 2010: 28-29). به‌نوعی دقیق‌تر می‌توان گفت برای زن راه فراری وجود ندارد، زیرا در صورت فرار از وضعیت فعلی پیش‌آمده باز هم مرد او را در وضعیت‌های مشابهی قرار خواهد داد، به این دلیل او فرار را راه‌حل قطعی نمی‌داند و درصدد حذف مرد برمی‌آید (O'Donovan, Op.Cit: 222).

یوینگ^۱ نیز در مواجهه با شرط تناسب صدمه روان‌شناختی بسیار شدید را به‌عنوان یک نقص یا آسیب شدید و پایدار در رابطه با عملکرد روانی فرد مطرح می‌نماید که به طرز چشمگیری معنا و ارزش وجود فیزیکی‌اش را متأثر ساخته و خشونت را به‌عنوان پاسخ توجیه می‌کند. در ادامه می‌افزاید بیشتر آنان خشونت و آزار را چه نسبت به خود اجتماعی یا خود فیزیکی خود یا هر دو یک تهدید اساسی احساس می‌کنند و این موجب ارتکاب قتل خواهد شد. یوینگ چنین قتلی را دفاع دانسته و شناسایی قانونی دکتترین دفاع روان‌شناسانه^۲ را پیشنهاد می‌دهد (Ewing, 1990: 232- 233).

1. Ewing

2. Psychological self defense

واقعیت پرونده‌های مورد بحث، چه در مواردی که خطر عینی وجود دارد چه خوف عقلایی و حتی در قتل‌های مواجهه‌ای یا منازعه‌ای نشان از پابندی دقیق دادرسان به واژه‌ها و نه یافته‌های علمی و واقعیت عملی آنهاست که همان دفع خطر و حفاظت از تمامیت خود و فرزندان است. کما این که باید پذیرفته شود، هر صحنه جنایی حتی کاملاً دفاعی همراه با چاشنی ترس و هیجان و خشم است. استدلال قضایی در پرونده زیر که به صورت منازعه‌ای بوده و دست‌کم می‌تواند مصداق استفاده از نیروی بیش‌ازحد موضوع تبصره ۲ ماده ۱۵۶ باشد، قابل بررسی است. در پرونده «ف»، زنی با اندکی بیش از ۲۰ سال زندگی مشترک و داشتن دو فرزند که از خشونت، اعتیاد و روابط نامشروع همسرش که طی آن، میزان اندک درآمد را نیز صرف معشوقه‌های خود می‌کرد، رنج می‌برد، در روز حادثه به‌دنبال مشاجره ناشی از مسائل مالی، شوهر با قندشکن به سمت وی حمله کرده و ضمن کتک زدن، دو بار به وی ضربه وارد می‌کند. در این حال زن ضمن گرفتن ابزار و هل دادن او مکرراً به وی ضربه می‌زند. به حکایت نظریه پزشکی قانونی، آثار حدود ۱۸ ضربه بر بدن مقتول وجود داشت. از سوی دیگر زن بارها بیان کرد که اصلاً یادش نمی‌آید چه تعداد ضربه زده و کدام قسمت ابزار را در دست گرفته بوده است. دادرسان ضمن رد ادعای متهم در دفاع از خود، بر عدم وجود خطر پس از گرفتن تیشه از مقتول تأکید کرده و از این لحظه به بعد و به‌خصوص با افتادن مقتول که خود معتاد و ضعیف بوده است، رفتار متهم را دفاعی ندانسته و وارد کردن ۱۸ ضربه با ابزار مذکور را حاکی از عمد متهم دانسته‌اند؛ زیرا وارد کردن این تعداد ضربه با چنین ابزاری نوعاً کشنده است و هر فردی آگاه به این مسئله فرض می‌شود.

نکاتی چند در نقد این رأی قابل طرح است؛ نخست، برداشت یکسان از مواجهه و منازعه خشونت‌بار مردانه و موردی که یک طرف زن باشد، به هیچ روی منطقی نیست. قدرت جسمی و حتی روحی مرد و زن یکسان نیست؛ مردان اغلب در فرایند اجتماعی شدن با کلیشه قدرت، اعتمادبه‌نفس و در مواردی زورگویی تربیت می‌شوند، درحالی که زنان به‌ویژه در بستر اجتماعی و فرهنگی فرودست، با کلیشه‌های ترس، تبعیت و حفظ آبرو تربیت می‌شوند. در نتیجه مردان در یک مواجهه از هر دو حیث احتمال برتری بیشتری دارند، حتی اگر به دلایلی مانند اعتیاد ضعیف باشند؛ در این زمینه پژوهش‌های رسمی نیز رویکرد سنتی دفاع مشروع را که معنی مضیقی از دفاع دارد، محدود به جوامعی و زمان‌هایی می‌دانند که مواجهه‌های خشونت‌بار میان مردان رایج بوده است (NSW, 2012: 2).

دوم، مطابق اظهارات وی در مراحل تحقیق و رسیدگی، وی هیچ تمرکزی بر روی چگونگی و میزان ضرباتی که وارد کرده نداشت است؛ همان‌طور که بیان شد، در منازعه، هیجان، ترس و خشم کم و بیش بر رفتار طرف‌ها تأثیرگذار است. در مورد زنان مذکور، پیشینه خشونت و ترس از

ادامه آن، رفتار آنان را در چنین شرایطی به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. به تعبیری رفتار تهاجمی می‌تواند موجب خشم و اشتباه در تشخیص مدافع شود و ضرورت و تناسب اقدام را تحت تأثیر قرار دهد (پوربافرانی، ۱۳۹۳: ۴۵). بنابراین استدلال دادرسان در خصوص توجه به نوعاً گذشته بودن ابزار و چگونگی استفاده از آن با توجه به این‌که وضعیت ویژه چنین زنی در قالب تمرکز متعارف قرار نمی‌گیرد، منطقی نیست. عنصر اساسی آگاهی دانستن و توجه است. درحالی‌که آنچه در اینجا مفقود است توجه کافی و اطلاع کامل از ماهیت ابزار و چگونگی استفاده از آن به دلیل شرایط است.

سوم، این استدلال که پس از دفع خطر کنونی یعنی متوقف کردن خشونت شوهر با هر وسیله و به هر طریقی، اقدام زن زیاده‌روی محسوب شده نیز قابل نقد است؛ سوای آنکه فرار موجب تجری است و نتایج غیرمنطقی دارد (سلیمی، ۱۳۸۶: ۹). وجه تفاوت چنین پرونده‌هایی با موارد دیگر این است که زن پس از دفع خشونت برای دوری از گزند انتقام شوهر پناهگاهی نداشته و نه تنها درصد نجات خود بلکه فرزندان نیز خواهد بود. چنانکه محتویات پرونده مؤید این امر است: «از وی سؤال شده در آن شرایط که مرحوم روی زمین افتاده و تیشه در دست شما بوده، چرا به وی ضربه زدید که پاسخ داده چون می‌خواست بلند شود و دوباره به من حمله کند». نکته مثبت اینکه در بسیاری از آرای دیوان عالی^۱، دفاع (استفاده از نیروی) بیش از حد به صورت تجاوز از تناسب و ضرورت پذیرفته شده، لیکن در این پرونده ضمن شناسایی حقوقی دفاع مذکور، قابلیت اعمال آن را رد کرده‌اند که اصل شناسایی حقوقی دفاع طی استدلال آنها به این شکل است: «ضمن اینکه با توجه به تأثیر بررسی وجود دفاع یا عدم وجود اصل دفاع و در صورت وجود اصل دفاع رعایت حدود آن و یا تخطی از شرایط آن حسب مورد در میزان و نوع مجازات مؤثر است مقتضی است تا دادگاه بدواً بررسی کند آیا اظهارات متهم مبنی بر دفاع مبتنی بر صحت است یا خیر شخصاً حمله را آغاز کرده است؟ چنانچه حمله از سوی متوفی آغاز شده است، اقدامات متهمه در قبال آن مطابق شرایط ماده ۱۵۶ ق.م.ا بوده است یا خیر؟ سپس با توجه به ماده مذکور و تبصره‌های آن و نیز بند «ت» ماده ۳۰۲ یا تبصره ۲ ماده مذکور یا بندهای ماده ۲۹۰ پس از تطبیق عمل متهم با هریک اتخاذ تصمیم نمایند».

نکته منفی این است که قضات دیوان در این پرونده‌ها بدون توجه به شرایط زنان، ادعای دفاع را رد کرده‌اند. عواملی مانند موقعیت متفاوت دادرسان در خانواده و جامعه، قدرت جسمی و روحی و نوع تلقی مسائل با توجه به آگاهی خاص و تخصصی خود، عدم دقت در تحقیقات از طریق استفاده از تکنیک‌های مختلف روان‌شناختی در این امر دخیل است؛ در همین زمینه

۱. اگرچه بررسی آرای مذکور در این مقال نمی‌گنجد، برای مطالعه دقیق: ر.ک: پوربافرانی، پیشین: ۵۲-۵۴.

چنانکه بیان شد، شهادت کارشناس به‌عنوان دلیل در خصوص سندروم زن کتک‌خورده در بسیاری از ایالت‌های آمریکا موجب پذیرش دفاع چه در قالب عامل موجهه و چه عذر بوده است. همچنین برخی با پیشنهاد رویکرد شرایط به دادرسان تأکید می‌کنند شرایط مربوط به وی از قبیل رابطه آزارگر و متهم، شخصیت آزارگر و رفتارهای سابق او و خستگی و فرسودگی متهم باید در نظر گرفته شود (Edwards, Op. Cit).

۳. دفاع ناشی از تحریک‌شدگی

آگاهی از ماهیت و شرایط حاکم بر رفتار مجرمانه و خواست و تمایل به ارتکاب آن عناصر اساسی مسئولیت است. در تمام نظام‌های حقوقی پیشرفته نیز، محکومیت به جرائم شدید وابسته به ارتکاب جرم در چارچوب ذهنی یا با اراده‌ای خاص است (Hart, 2008:187). به همین سبب از لحاظ تاریخی و نظری در کنار دفاع مشروع، عذر تحریک نسبت به قتل مطرح شده است. در چارچوب این دفاع، کردار یا گفتار برانگیزاننده نقش مهمی در مغشوش کردن هیجان‌های مرتکب دارد و با سلب موقتی خودکنترلی وی و هر فرد عادی موجب ارتکاب قتل می‌شود (Mousourakis, 2009: 38).

شناسایی حقوقی این دفاع قرون وسطایی در سده هفدهم به‌ویژه در نظام کامن‌لا بیشتر به واقعیت مجازات اعدام برای قتل عمدی مربوط بود و از سوی دیگر، هنجار اجتماعی این دوره واکنش هیجانی را در برابر نقض شرف از قبیل حمله به یک فرد یا زنا از سوی همسر یک مرد، توجیه می‌کرد و موجب تبرئه مرتکب می‌شد (Ibid,38-39). چنانکه چنین حکمی در ماده ۳۲۴ قانون مجازات ۱۸۰۴ فرانسه و راه‌یابی آن به ماده ۱۷۹ ق.م.ع و سپس ماده ۶۳۰ ق.م.ا نیز قابل مشاهده است.

اگرچه این نسخه نخست دفاع در زمان خود به‌عنوان عامل موجهه‌ای برای توسل مردان به خشونت مرگبار مناسب تلقی شد و حتی ادامه پیدا کرد، لیکن در سده نوزدهم، هدف از اصلاح قانون، تضمین پاسخ متعارف به تحریک بود و از نظر هنجاری، این دفاع از موجه کردن واکنش هیجانی به معذور نمودن فردی که کنترل خود را از دست داده است، تغییر یافت (Crofts & Loughnan: 2011:1). بنابراین، در نظام کامن‌لایی تحریک به‌عنوان یک دفاع نسبی و امتیازی برای ضعف اخلاقی انسان تلقی می‌شود که محکومیت به قتل غیرعمدی را جایگزین قتل عمدی می‌کند (NSW, Op. Cit: 3).

اگرچه دفاع به‌منظور شمول رفتار و گفتار به‌شدت وهن‌آمیز بعداً توسعه یافت (NSW, Op.Cit:5)، در رویه قضایی زمانی مطرح شد که هنوز تمایز واضحی میان عوامل مخففه مجازات و دفاع‌ها (مؤثر بر محکومیت) وجود نداشت (Crofts & Loughnan, Op. Cit: 6). بنابراین در

چارچوبی تاریخی با اعمال گسترده مجازات اعدام، تحریک زمینه‌ای برای اجتناب از آن بود که بیانگر بخشش متهم و درک تفاوت بین زندگی و مرگ بود (Hart, Op. Cit). لیکن امروزه با حذف اعدام در این کشورها، کارکرد تحریک در راستای توجه به برچسب‌زنی منصفانه و ضعف اخلاقی انسان‌ها تبیین می‌شود. با بیان این سابقه تاریخی، نخست چالش‌های این دفاع و تجارب مختلف در راستای روزآمد نمودن و اصلاح آن نسبت به شمول قتل‌های ارتكابی پیرو خشونت خانگی بررسی می‌شود و سپس به ضرورت طرح این دفاع به‌عنوان یک عذر مکمل دفاع مشروع در حقوق ایران پرداخته خواهد شد.

۱-۳. چالش‌های تحریک‌شدگی نسبت به شمول موارد زنان کتک‌خورده و تجارب اصلاحی

برخی کشورها

تحریک دربردارنده واکنش مرگ‌بار مرتکب پیرو از دست دادن ناگهانی و موقتی خودکنترلی به‌دنبال رفتار تهییج‌کننده بزه‌دیده است. عناصر این دفاع که دسترسی برخی از جمله زنان کتک‌خورده را به آن محدود می‌کند، چالش‌هایی را برای کاربرد آن ایجاد کرد، به‌گونه‌ای که حقوق، رویه قضایی و قانونگذاری را مواجهه با تجارب پیچیده‌ای برای کمک به گذار این نهاد از سنت به دوران مدرن کرده است.

بخشی از مسئله مربوط به نارسایی تعریف تحریک نسبت به شمول هیجان‌هایی غیر از خشم مانند ترس و ناامیدی و درماندگی است که می‌توانند زمینه ارتکاب خشونت باشند (Edwards, Op. Cit: 224). همچنین محدودیت این تعریف برای تعیین مصادیق اسباب تحریک اعم از گفتار و رفتار است (O` Donovan, Op. Cit) که موجب رد ادعای تحریک توسط زنان بزه‌دیده آزار مداوم شوهر شده است. کمیسیون حقوقی انگلستان در گزارش پیشنهادی خود در سال ۲۰۰۳ در راستای اصلاح قانون قتل ۱۹۵۷ طی دو پرسش، خلأ مذکور را به چالش کشید: نخست، آیا فقط خشم از لحاظ اخلاقی تنها محرک پذیرش دفاع تحریک است و دوم: آیا احساس ترس و ناامیدی چه به شکل ابتدایی یا ترکیبی و توأم با ترس و وحشت میانجی‌ای اخلاقی بین اقدامات مستوجب آن و برانگیختگی نیست؟ (Fitz-Gibon, Op. Cit: 285). به تعبیر برخی، تعریف سنتی تحریک، خشم را به‌عنوان واضح‌ترین نمود آن ترجیح می‌دهد و اضطراب، ترس، وحشت و دهشت را به‌عنوان حالت‌هایی که تا حدودی خارج از علامت و نشانه مرسوم از دست دادن خودکنترلی است حذف می‌کند (Edwards, Op. Cit: 224).

قانون عدالت و کارآگاهان پزشکی قتل ۲۰۰۹ انگلستان و ولز در راستای اصلاح این امر دو مبنای جدید را طی قسمت‌های (a) و (b) بند (6) پیش‌بینی کرد: الف) ترس متهم از خشونت

جدی مقتول علیه خود یا دیگری یا ب) کردار یا گفتار برآمده از شرایط بسیار شدید و احساس موجهی از مورد ظلم جدی واقع شدن یا ترکیبی از هر دو مورد اول و دوم.^۱ اگرچه حقوقدانان معتقدند قانون جدید نیز در خصوص ملاک شدید بودن ترس یا ابهام مربوط به «شرایط سخت/ شدید» مواجه است و چه بسا مشکلات سابق را برای زنان ایجاد نماید، لیکن برداشتن چنین گام‌های اساسی در حمایت از آنان قابل توجه است (Crofts & Loughnan, Op. Cit: 15).

چالش مهم‌تر به شرط زوال ناگهانی خودکنترلی در مرتکب مربوط است. این شرط که به فوریت مشهور است، در کامن‌لا توسط لرد دولین^۲ در پرونده دافی^۳ تعریف و توسط لرد گدارد^۴ در دادگاه استیناف تأیید شد. لرد دولین هنگام هدایت هیأت منصفه، فوریت را به این شکل در قلب تحریک قرار داد: عمل یا سلسله اعمالی که مقتول نسبت به متهم انجام داده که موجب سلب ناگهانی و موقتی خویشن‌داری متهم و در واقع هر فرد عادی می‌شود و وی را چنان در معرض هیجان قرار می‌دهد که او را در لحظه از تسلط بر (ذهن) خود باز می‌دارد (Edwards, Op. Cit: 224). هدف، تشخیص موارد مستحق دفاع از قتل‌های انتقام‌جویانه بود (Holton & Stenphen, 2007). آشورث شرط فوریت را به دلیل سوگیری آن مورد انتقاد قرار داد. به عقیده او این محدودیت افرادی دارای خلق و خوی تند را نسبت به افراد دارای خلق و خوی آرام ترجیح می‌دهد و به کسانی که قدرت بدنی دارند کمک می‌کند تا سریع عمل کنند (Ashworth, 1976: 292).

از سوی دیگر رویه دادگاه‌ها نیز آنچنان ناهماهنگ بود که در پرونده سمپسون^۵ شواهدی مبنی بر پیشینه منتهی به حمله مرگبار پذیرفته شد، درحالی‌که در مورد براون^۶ تشخیص دادند که رویدادهای قبلی بی‌اثر بوده است؛ با این تفسیر که عدم پاسخ فوری به خشونت با تعریف تحریک که متضمن از کوره در رفتن فوری است، در تضاد بوده و متهم با داشتن زمان کافی برای فکر کردن، اقدام به پروراندن آگاهانه میل به انتقام کرده است (O` Donovan, Op.Cit: 223). در پرونده مشهور آلوالیا^۷ که بنزین روی شوهر در حال خوابش ریخت و او را آتش زد، با این استدلال که تأخیر در اقدام مرتکب پس از آخرین اقدام مقتول در واقع نشان‌دهنده این است که فرد آرام شده است و عمل او جنبه انتقام دارد، محکوم به قتل عمد شد. آشورث با اشاره به موارد فوق قائل بود که «اهمیت عمل نهایی متوفی و تأثیر آن بر متهم بدون ارجاع به آنچه قبلاً بین طرفین گذشته، قابل درک و ارزیابی نیست (Ashworth: Op. Cit).

1. See <https://www.legislation.gov.uk>

2. Devlin J

3. R V Duffi

4. Godard J

5. Simpson

6. Brown

7. Ahlowalia

همچنین بعد جنسیتی بودن ذات تحریک به هسته اصلی کمپین فمینیستی برای تغییر قانون تبدیل شده بود و در اواخر دهه نود با گسترش مواردی که زنان در ارائه دفاع ناموفق بودند، دانش فمینیسم و حقوق را نیز درگیر کرد (Edwards, Op. Cit: 226-228)، زیرا زوال ناگهانی کنترل، یک پاسخ مردانه کلاسیک تلقی شده، درحالی که واکنش زنان سریع و ناگهانی نیست و آنها عصبانیت خود را در قالب یک رفتار کند و طولانی مدت بروز می‌دهند که موجب نادیده گرفتن حالت برانگیختگی می‌شود که هنوز در آنها وجود دارد (پاک‌نهاد، ۱۳۸۶: ۱۱۴). برخی فراتر رفته و همانند سایر دفاعیات، تدوین دفاع تحریک را اغلب توسط مردان و ذهن مردانه دانستند که فقدان کنترل به‌عنوان عنصر محوری آن نیز یک واکنش مردانه است (Fitz-Gibbon, 2014: 77) و بازبینی آن در مورد زنانی که در واکنش به خشونت طولانی مدت شوهر، او را کشته‌اند لازم است؛ زیرا شرط ناگهانی بودن در سال‌هایی که آنان مورد آزار قرار می‌گرفتند، به‌صورت معلق درآمده است (Samuels, Op.Cit: 2007, 5)، به‌ویژه با توجه به اینکه این زنان ممکن است بلافاصله در مواجهه با یک حادثه تحریک‌آمیز واکنش نشان ندهند، اما «واکنش تدریجی»^۱ به آن داشته باشند (Fitz-Gibbon, 2013: 297; Edwards, Op. Cit: 224).

طی این دوره دادگاه‌ها به تدریج لزوم وجود حادثه یا حوادثی آشکارا و به اندازه کافی تحریک‌آمیز را حذف کردند و اقدامات انباشته ناشی از تحریک را به‌عنوان زمینه عمل تحریک‌آمیز در نظر گرفتند. برای مثال در یک پرونده جنجالی^۲ چنین آمده است که چنانچه آخرین حادثه پیش از ارتکاب جرم در ارتباط با حوادث قبلی در نظر گرفته شود، جزئی از مجموعه حوادث انباشته‌ای است که سرانجام خودکنترلی متهم را از بین می‌برد و او را وادار به ارتکاب جرم زیر آتش خشم و هیجان می‌کند (Crofts & Loughnan, Op. Cit: 10). به عقیده برخی این نشان‌دهنده پیشتازی نگرش جامعه که توسط هیأت منصفه نمایندگی می‌شود در مقایسه با قانونگذار برای پذیرش ادعای زنان آزاردیده و مخالفت با وصف عمدی بودن قتل در پرونده‌های «تحریک انباشته»^۳ است که دلیلی بر متفاوت بودن اعتقادات عموم از تعریف قانونی تحریک است (O` Donovan, Op. Cit: 223,224).

در همین زمان در پرونده چای^۴ که نبود یک محرک آشکار به معنی عدم امکان دفاع تحریک تلقی نشد، بیان شد: [زمان] در حال تغییر است و مردم آگاه می‌شوند که از دست دادن خودکنترلی می‌تواند حتی پس از یک دوره طولانی آزار و بدون نیاز به یک محرک خاص ایجاد شود (Ibid). کمیسیون قانون در گزارش خود پیشنهاد حذف شرط از دست دادن خودکنترلی را

1. slow burn reaction
2. Mehmet Ali
3. Cumulative Provocation
4. Chai

برای روشن شدن معیار فرد متعارف و کاربرد دفاع در شرایطی داد که طی آن فرد در پاسخ به ترس از خشونت جدی مرتکب قتل می‌شود، اما دولت در تصویب قانون ۲۰۰۹ این شرط را در مرکز دفاع نسبی از دست دادن کنترل قرار داد. به تعبیر برخی توصیه کمیسیون با توجه به حجم زیادی از تحقیقات که شرط «از دست دادن کنترل» را در دفاع تحریک نقد کردند، تعجب‌آور نیست، زیرا این شرط، سوگیری جنسیتی را که در تدوین دفاع تحریک وجود دارد، آشکار می‌کند (Mitchell, 2012: 216-217).

از سوی دیگر، دولت نگران بود که حذف کامل شرط از دست دادن کنترل، دفاع را به مواردی مانند قتل‌های ناموسی، قتل‌های ارتكابی باندها و امثال آن توسعه دهد. بنابراین درحالی‌که برای جلوگیری از پیامدهای نامطلوب این شرط را حفظ کرد، با حذف وصف ناگهانی/فوریت، و همچنین توجه به معیارهای سن و جنسیت فرد متعارفی که در شرایط متهم قرار گرفته است، درصدد پیشگیری از مشکلاتی بود که زنان کتک‌خورده با آن مواجه بودند و از دفاع کنار گذاشته می‌شدند. به عقیده برخی تصور اینکه چگونه از دست دادن خودکنترلی می‌تواند چیزی غیر از موقتی باشد، دشوار است و در کنار مبهم بودن «فرد عادی در شرایط متهم»، این زنان هنوز باید بر موانع غلبه کنند و بسیاری از آنان نمی‌توانند به دفاع استناد کنند (Edwards, Op. Cit: 227). آشورث معتقد است توجه به «شرایط متهم» ناظر بر شرایط معتبر و مرتبط با پیشینه رابطه متهم و مقتول از جمله سابقه آزار و خشونت است (Ashworth: Op. Cit). برخی پس از ارائه پیشنهاد کمیسیون قانون و پیش از تصویب قانون جدید توسط دولت، پیشنهاد دفاع «اختلال شدید عاطفی ناشی از برانگیختگی» را دادند (Horder, 2005: 123). به نظر می‌رسد آشورث نیز به‌طور ضمنی از تحریک‌شدگی به‌عنوان اختلال عاطفی مشخص ناشی از آنچه نسبت به متهم صورت گرفته یاد کرده بود (Ashworth, Op. Cit: 254).

همین چرخه را نیز ایالت ویکتوریا با اصلاح ماده 9. A. D قانون قتل در سال ۲۰۰۵ و جایگزینی تحریک با «قتل دفاعی»^۱ تجربه کرد تا شامل قتل در بستر خشونت خانگی نیز شود، لیکن با ادعای ظرفیت تعمیم‌دهنده ماده به رفتارهای انتقام‌جویانه، آن را در سال ۲۰۱۴ طی قانون اصلاحی مورد بازنگری قرار داد و دفاع «آسیب ذهنی/روانی»^۲ را طی ماده ۵.۴۵ جایگزین آن کرد که به عقیده حقوقدانان نداشتن مرز مشخص با دفاع مسئولیت کاهش‌یافته دارای ضعف جدی است که قانونگذار باید با الهام از اصلاحات مثبت انگلیسی، دفاع تحریک شدید^۳ را جایگزین نماید (Ulbrick, Et. Al, 2016: 342-343; Fitz-Gibbon, 2013: 280). به نظر می‌رسد با

1. Defensive Homicide Act
2. Mental Impairment Act
3. Gross Provocation

وجود انتقادات و پیشنهادهای گوناگون حقوق‌دانان و کنشگران حقوقی، در اصلاحات آتی به پیشنهاد اصلاح عنوان دفاع و تعدیل شرایط کنونی توجه شود.

۲-۳. دفاع ناشی از تحریک‌شدگی به‌عنوان مکمل دفاع مشروع در راستای کاهش

برچسب قتل عمدی

از آنجا که تکلیف حقوق کیفری حفاظت از جان انسان‌ها به‌عنوان ارزش اصلی است، استفاده از نیروی کشنده برای دفاع در مقابل تجاوز، محدود و نیز آخرین راه‌حل است. بنابراین دفاع مشروع شرایط خاصی دارد که انعطاف آن نسبت به همه پرونده‌های زنان کتک‌خورده نیز چالش‌برانگیز است، اما از لحاظ توجه به ضعف اخلاقی انسان‌ها تحریک‌شدگی به‌عنوان یک دفاع مکمل شایان توجه است. در فرض توجه به دفاع مشروع مورد زنان مذکور در رویه قضایی ایران، به چند دلیل وجود عذر فوق لازم است: نخست، تحولات تحریک‌شدگی طی دهه‌ها در نظام کامن‌لایی مورد پالایش علمی و عملی قرار گرفته و همچنان در حال تحول برای تطابق با شرایط جهان کنونی است. از سوی دیگر زمینه و ظرفیت دفاع در قانون ایران چه به‌صورت یک عامل مخففه (ماده ۳۷) و چه به‌عنوان یک عذر در قالب ماده ۱۷۹ ق.م.ع یا ماده ۶۳۰ ق.م.ا وجود دارد؛ اگرچه قانونگذاران وقت به پیروی از قانون فرانسه و سپس فقه آن را به‌عنوان توجیه مقرر کرده‌اند، سابقه تاریخی آن‌ها نشان می‌دهد که این امر به‌دلیل عدم شناسایی حقوقی مفهوم تحریک تا قرن نوزدهم است و همان‌طور که حقوق‌دانان ایرانی بیان کرده‌اند، ماهیت این موارد چیزی جز تحریک نیست (پوربافرانی، ۱۳۹۹: ۳۶؛ پاک‌نهاد، ۱۳۸۵: ۱۱۴) که برخلاف نظام‌های کامن‌لایی به‌عنوان یک دفاع کامل زائل‌کننده مجازات جرم و در رویه قضایی نیز تا حدودی شناسایی شده است (غلاملو و میرمجیدی، ۱۴۰۰: ۲۲۷، ۲۳۰ و ۲۴۲). هرچند که هم از لحاظ عناصر متشکله و هم از حیث ماهیت حقوقی، متفاوت از شکل مدرن آن در حقوق کیفری امروزی به‌خصوص در کشورهای پیشرفته است.

همچنین امروزه حقوق کیفری، تحریک‌شدگی را ابزاری برای بخشش متهم در عین شناسایی تقصیر وی می‌داند، چنانکه مصداق آن را در نمونه‌هایی از ارتکاب قتل در چارچوب خشونت و آزار روانی و عاطفی طولانی در طول بحث می‌توان مشاهده کرد که به گفته برخی حقوق‌دانان ماهیت شدید آنها کمتر از خشونت جسمی نیست (Tolemie, 2005: 29)؛ زیرا آزار روانی و عاطفی می‌تواند شامل طیف وسیعی از تهدید، آزار و اذیت، تعقیب، سوءاستفاده اقتصادی، انزوای اجتماعی و تهدید به آسیب به اموال باشد (NSW, 2003).

به‌نظر می‌رسد تبیین این بحث با ارائه نمونه زیر مفید باشد: خانم «ر» دیپلم و خانه‌دار با دو دهه زندگی مشترک، از ابتدای آن رابطه جنسی با زور و نامتعارف در کنار اعتیاد شوهر و خشونت

جسمی گاه‌گاهی را تجربه کرد. خشونت جنسی شوهر بیش از یک دهه به طول انجامید که در نهایت با بیماری زن و سپس مسائل جسمی خود خاتمه یافت. بنا به اظهارات زن، شدیدترین بخش این نوع آزار به شکل رابطه مقعدی به زور در دوران دشتان (عادت ماهیانه) بود که به حکایت مدارک پزشکی به ابتلای زن به سندروم روده تحریک‌پذیر و از بین رفتن مقداری از روده بزرگ در کنار مسائل جانبی دستگاه گوارش منجر شد. به اعتقاد زن، رفتارهای تندی همچون پاره کردن لباس در حین شیر دادن طفل و رابطه جنسی به صورت تهاجمی و با زور به شکل مداوم در کنار خشونت‌های جسمی و کلامی و اعتیاد به انواع مخدر موجب تنفر زن از داشتن رابطه جنسی با وی شد. طبق اظهارات وی و دخترانش، بدبینی و شکاکیت و خشونت به‌ویژه با مصرف مواد نسبت به دختران نیز آنقدر سرایت پیدا کرد که آنان نیز از وی متنفر شدند و هرچه ادامه پیدا می‌کرد، انزجار همگی بیشتر می‌شد و فشار تمام مسائل بر زن بود. او می‌افزاید: فشار روانی، کینه و خشم با ضرب و شتم دختر نوجوانم در روز حادثه که وی تحت تأثیر شدت هیجان صحبت از خودکشی کرد، موجب شد در نهایت با ریختن قرص در نوشیدنی و خفه کردن وی به زندگی پایان دهم.

اگرچه نمی‌توان خشونت جسمی موردی را نیز در چنین مواردی انکار کرد، تأثیر آزار روانی بر فرسایش زن قابل توجه است، به‌ویژه اینکه احساسات و هیجان‌های خاموش حاصل از خشونت‌های جنسی یا جسمی سابق، با وقوع خشونت‌های کلامی و عاطفی یا جسمی موردی شعله‌ور می‌شود. بخشی از اظهارات وی بیانگر آن است: «دیگر نتوانستم به او محبت کنم. واژه مرد احساس تنفر را در وجودم زنده می‌کرد. او سلامتی من را گرفت. گاهی فریاد می‌زد که نمی‌بخشمت...» یا «از توهین‌ها، اذیت‌ها (کلامی، روانی) خسته بودم.. تحت فشار بودم.. به‌خاطر آزار بچه‌ها بیشتر تحت فشار بودم.. آخرین بار که دخترم را کتک زد... همه آن‌ها جلوی چشمم بود... در لحظه خفه کردنش گفتم امروز روز من است...». یا نمونه مربوط به خانم «ت» با دو دهه همزیستی: «بیست سال در زندان او بودم.. رنج کشیدم.. کتک خوردم.. تحقیر شدم.. شکاکیت او ما را به ستوه آورده بود... دخترانم هم همین‌طور.. همیشه قرص آرام‌بخش در غذایش می‌ریختم تا آرام باشد و آزارمان ندهد، آخرین بار که من را کتک زد گفت خودت را بکش... من او را کشتم... زمانی که قرص ریختم وقایع این بیست سال و اذیت‌هایش از خاطرم پاک نمی‌شد... بنابراین قرص زیادتری ریختم... تا صبح تردید داشتم. لیکن دیگر نمی‌توانستم... خواستم خودم و دخترهایم را راحت کنم». ادواردز چنین وضعیتی را به نیروی مداوم خارج از تحمل تشبیه می‌کند که بر یک فنر وارد می‌شود و به مرور آن را مهیای پریدن می‌کند که این پریدن فنر را نمی‌توان ناشی از آخرین فشار دانست (Edwards, Op. Cit)، یعنی آخرین حادثه در مقایسه با حوادث انباشته پیش به‌منزله گاهی است که خرمن آماده را به آتش کشیده، خودکنترلی

او را درهم می‌شکند و تحت شور و هیجان مرتکب قتل می‌شود. به همین سبب است که بر خلاف واکنش فوری ناشی از خشم مردان، واکنش زنان تدریجی و آهسته است (Crofts & loghnan, Op. Cit: 11).

شاید بتوان توصیف چنین تأثیری را در پرونده^۱ جول^۱ دید که رفتار مرتکب حاصل «از دست دادن توانایی اقدام مطابق با قضاوت درست یا از دست دادن قدرت استدلال عادی» تلقی شد (غلاملو و میرمجیدی، پیشین: ۲۳۴). در مقام مقایسه می‌توان توجه به تأثیر مؤخر هیجان را در رویه^۲ دیوان عالی مشاهده کرد. هیأت عمومی دیوان عالی در پرونده‌ای که متهم پس از گذشت چند روز از تجاوز مردی به همسرش و با وجود شکایت قضایی، اقدام به قتل متجاوز کرد، با این استدلال که «اثراتی که عمل او در اراده و تفکر متهم گذاشته... خود را مجاز به قتل متجاوز به ناموس خود بداند» با استناد به تبصره^۲ ماده^۲ ۲۵۹ ق.م.ا او را محکوم به قتل شبه‌عمد کرد. هیأت عمومی در رأی وحدت رویه^۲ خود به تأثیر رفتار ناموجه و تحریک‌آمیز مقتول بر قاتل توجه کرده و با اینکه شرایط (ظاهری) از دست دادن خودکنترلی وجود ندارد از مواد قانونی در دسترس استفاده کرده تا تفاوتی بین ارتکاب قتل در شرایط مختلف گذاشته باشد (همان: ۲۴۶). چنین مواردی بیانگر توجه رویه^۲ قضایی به تأثیر طولانی‌مدت هیجان بر قدرت ذهنی و روحی است، لیکن از آنجا که بارزترین نماد بروز چنین هیجان مخمل‌کننده‌ای تلاطم روحی و خشم ناشی از مسائل ناموسی است که به‌طور سنتی ارزش‌های اجتماعی و هنجارهای حقوقی آن را پذیرفته‌اند، در رویه^۲ دیوان نیز به‌نظر می‌رسد خشم و استیصال زن کتک‌خورده هنوز جایگاهی ندارد.

برخی پژوهشگران با بررسی آرای مختلف دیوان به این نتیجه رسیده‌اند که قضاات گهگاه و با استدلال‌های و روش‌های مختلف عملاً همانند نظام‌های حقوقی که دفاعیات تحریک و از دست دادن کنترل را پیش‌بینی کرده‌اند به تأثیر هیجان‌های روحی مرتکب توجه کرده و تحت مواد قانونی موجود وصف عمدی قتل را به شبه‌عمد تغییر داده‌اند (همان: ۲۴۸). با تأیید این نظر باید اذعان کرد که رویه^۲ قضایی هنوز به تاسی از همان چارچوب فکری سنتی تغذیه‌شده از هنجارهای قدیم تأثیر سایر هیجان‌ها و حتی تأثیر طولانی‌مدت خشم را که نمود بارز آن پرونده‌های زنان کتک‌خورده است، مورد توجه قرار نداده است.

افزون بر این، به تعبیر آشورث اصل برچسب‌گذاری منصفانه^۲ مقتضی شناسایی تمایز بین جرائم بر حسب تناسب میزان سرزنش‌باری هر رفتار و وصف جزایی آن است که تحریک‌شدگی با چنین نقشی بیانگر میزان محکومیت اخلاقی رفتار است (Ashworth, 2009: 78)؛ زیرا توجه به ارزش‌های اخلاقی در توصیف دقیق رفتار مؤثر است و برچسب‌های دقیق و معنادار جرم به

1. R V Jwell
2. Fair labeling

اندازه عدالت در توزیع مجازات مهم هستند و به اخلاقی کردن جامعه کمک می‌کند (Wilson, 2007: 62). برعکس، محکومیتی که با درک عمومی از نادرست بودن رفتار همخوانی نداشته باشد، می‌تواند اعتماد به نظام قضایی را تضعیف کند (Dressler, 1988: 476). بنابراین، چنین عذری درحالی‌که نمایانگر تقصیر فرد است، رفتار وی را قابل درک می‌داند و از این حیث به تعادل محکومیت اخلاقی مرتکب با وصف قانونی رفتار کمک می‌کند. با در نظر گرفتن این امر، به تعبیر برخی، زمانی که زن آزار دیده به آزار عاطفی واکنش نشان می‌دهد، لیکن تهدیدی نسبت به جان یا جسم وی وجود ندارد، نه تنها محرومیت او از دفاع مشروع، بلکه هر دفاع دیگری موجب می‌شود برچسب قتل عمدی همچنان بر فرد حفظ شود که یکی از فجیع‌ترین برچسب‌هایی است که سیستم عدالت کیفری می‌تواند بر یک محکوم الصاق کند (Tolmie, Ibid: 25-26).

به نظر می‌رسد با توجه به وضعیت خاص و پیچیده قتل در چارچوب خشونت خانگی، در زمانی که پرونده ظرفیت دفاع مشروع را ندارد، تحریک‌شدگی می‌تواند به‌عنوان یک دفاع جایگزین اعمال شود. جولی تولمی با اشاره به پرونده اپیفانیا سولواپه^۱ که در آن متهم که شوهرش را به دلیل آزار جسمی و روحی، خیانت و تحقیر کشت، با موفقیت دفاع تحریک را طرح کرد، می‌نویسد: نکته مهم اینکه همه قربانیان خشونت‌های مداوم و شدید که به آن پاسخ مرگبار داده‌اند، ادعا نمی‌کنند که برای دفاع از خود اقدام کردند. به این دلیل برای این دسته از متهمان تحریک (شدگی) ممکن است دفاع مناسبی باشد (Ibid).

در تأیید این نظر، آنچه در مورد این دسته از زنان، بر خلاف موارد بحث‌شده در دفاع مشروع مشخص است اینکه آنان ادعا نمی‌کنند که خود یا فرزندان را نجات می‌دهند، بلکه از سرریز شدن فشار طولانی، سر آمدن شکیبایی یا راحت شدن خود و فرزندان می‌گویند؛ به عبارتی در اینجا مسئله اصلی زنده ماندن یا نجات یافتن نیست، بلکه زندگی کردن است؛ زیرا خود آنان این نوع زندگی را زندگی انسانی نمی‌دانند و به تعبیر بهتر خود را زندانی و برده تلقی می‌کنند که شاید در چارچوب این مفهوم درک شرایط آنان آسان‌تر باشد: برای نمونه خانم «س» به‌عنوان تنها زن دارای تحصیل عالی و شغل آموزشی در میان آنان، بیان کرده مرا چه به خشونت. من که حتی نمی‌توانستم حق خودم را از طریق قانونی بگیرم و بچه‌هایم را بزرگ کنم. کاش کوتاه می‌آمد. دیگر نتوانستم تحمل کنم. من آدم هستم و صبرم حدی دارد. یا خانم «ف» که بیان می‌کند: «زمانی که همه آزارهایش را تحمل می‌کردم مردم (جامعه) مرا زن خوب می‌نامیدند، حال که او (مرد) با همه بدی‌هایش مرا به اینجا رساند من بد و وحشتناکم؟ من دیگر نمی‌توانستم». نکته مهم این است که برخی از دانشمندان این حوزه معتقدند ارتکاب قتل شریک/ شوهر یک الگوی

1. Epifania Suluape

جهانی برای زن کتک‌خورده است که استفاده از دفاعیاتی مانند جنون یا مسئولیت کاهش یافته صرفاً کاهش وضعیت آنان به بیمار روانی و نوعی برچسب‌زنی است، درحالی‌که تحریک‌شدگی دفاعی مناسب‌تر است؛ زیرا پیامی که در دفاع رمزگذاری شده است این است که هر فرد عادی ممکن است به شیوه‌ای که متهم واکنش نشان داد، به یک وضعیت فوق‌العاده واکنش نشان دهد (Crofts & loghnan, Op. Cit: 15).

در نهایت باید افزود، از آنجا که مجازات اصلی قتل عمدی در قوانین کنونی ایران اعدام است، در چنین پرونده‌هایی که دست‌کم نوعی تردید به نفع یک دفاع وجود دارد، چنین مجازاتی خود نقض عدالت است. همان‌طور که هارت نیز لزوم آن را این‌گونه تبیین کرد: از آنجایی که قتل عمد و قتل غیرعمد یک نوع رفتار مادی (قتل) را ممنوع می‌کند، بهانه‌هایی جزئی برای تمایز بین متهمانی که در «طیف‌های گسترده تقصیر (گناه)» قرار می‌گیرند ضروری است (Hart, Op. Cit) به تعبیر رابینسون «قاعده تفصیر دقیق» در واقع به معنای تفسیر گسترده در مورد دفاع است؛ چنانکه تفسیر گسترده از دفاع - دفاعی که مسئولیت کیفری را نفی می‌کند - به‌طور خاص همان است که دامنه ممنوعیت کیفری را محدود می‌کند. بر این اساس او استفاده از تعبیر «به نفع متهم» را (برای در برگرفتن دفاعیات) پیشنهاد می‌دهد. به عقیده وی، ابطال دفاع یا تفسیر مضیق آن نقض آشکار و ممنوع حق فرد است که در اصل قانونی بودن، برای دریافت اخطار منصفانه قبل از اعمال مجازات، بیان شده است (Robinson, 1984; Sangero, 2020: 22).

۴. نتیجه

اگرچه مسئله دفاعیات کیفری چه از حیث نوع و چه دامنه شمول نیازمند بازنگری در قوانین کیفری و حتی رویه قضایی ایران است، این پژوهش به‌طور خاص با تمرکز بر ارتکاب قتل در بستر خشونت خانگی، لزوم بازبینی قانونی، رویه کاربرد دفاعیات مطرح‌شده را در چنین قتل‌هایی به دلایل چندی بررسی کرده است: نخست وضعیت بزه‌دیده‌ای که در چارچوب این رابطه خشونت‌بار مرتکب قتل شده است؛ چنین واکنش مرگ‌باری چه در راستای حفظ جان و تمامیت جسمی و چه سرریز شدن خشم و برانگیختگی انگاشته شود، شایسته حمایت قانونی است. از سوی دیگر، امروزه با توسعه و تغییر روابط و نقش‌های اجتماعی، نهادهای کیفری، نیازمند تلطیف شدن است، زیرا طرف‌های پرونده کیفری عاملان اجتماعی و عرفی هستند که برخورد متعارف با آنان مقبولیت و کارآمدی قانون یا برعکس، پس‌روی به سوی روش‌های خودسرانه و خودیاری برای اعمال حق را مرسوم می‌نماید. بنابراین بازنگری در دفاعیات کیفری با لحاظ توجه به پرونده‌های شوهرکشی مبتنی بر خشونت مداوم لازم است.

در نهایت، امروزه دانش‌های روان‌شناسی و روان‌پزشکی با شناسایی روان‌انسان نقش ویژه در کاربست و روزآمد شدن حقوق کیفری دارند؛ آنچنان که تحت این آموزه‌ها در کشورهای پیشرفته نه‌تنها دفاعیات سنتی اصلاح شده است، بلکه اشکال جدیدی نیز در قانونگذاری و رویه قضایی مورد توجه قرار گرفته است. بنابراین پیشنهادهایی در حوزه قانونگذاری و قضایی قابل ارائه است:

نخست: ثابت بودن کیفر قتل در کنار یک شاکله نسبتاً ثابت از قواعد دفاع که با واقعیت پرونده‌های قتل در بستر خشونت خانگی سازگار نیست، نیازمند بازنگری است. همچنین توجه به لایحه کنونی مبارزه با خشونت و صیانت از کرامت زنان (با وجود نقص‌ها) به‌عنوان بستری برای گسترش دفاعیات به قتل‌های ارتكابی مذکور و نیز استفاده از ظرفیت دانش روان‌شناسی و روان‌پزشکی برای استفاده از گواهی روان‌شناسان و روان‌پزشکان به‌عنوان شواهد و ادله دفاع موجهه یا عذر لازم است.

دوم: پیرو اظهارات رایبسون، دادرسان در چنین پرونده‌هایی با توسل به تفسیر به نفع متهم می‌توانند در موارد تردید، با توجه به فرض بی‌گناهی و در نظر گرفتن ضعف انسانی مرتکب، به این دفاعیات استناد کنند؛ چنانکه تشریح شد، در این زمینه لازم است ظرفیت‌های قانونی و رویه‌های کنونی مورد توجه قرار گیرد. در نهایت، واقعیت شوهرکشی در چارچوب آزار خانگی و لزوم بحث پیرامون دفاعیات قابل طرح نسبت به آن با توجه به ماهیت خاص هر پرونده نیازمند توجه بیشتر پژوهشگران علوم جنایی است.

منابع

الف) فارسی

۱. اردبیلی، محمدعلی (۱۴۰۱). حقوق جزای عمومی. ج ۱، چ شصت‌وهشتم، تهران: میزان.
۲. آقائی‌نیا، حسین و دبستانی، پوپک (۱۳۹۴). عدم انطباق واقعیت با اندیشه بزهکار در دفاع مشروع. فصلنامه مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۴ و ۵ (۲)، ۱۷۱-۱۹۱.
۳. پاک‌نهاد، امیر (۱۳۸۵). عذر تحریک؛ مبانی و آثار، مطالعه‌ای در حقوق ایران و انگلستان. مجله حقوقی دادگستری، ۵۴، ۱۳۰-۹۹.
۴. پوربافرانی، حسن (۱۳۹۳). مطالعه تطبیقی تجاوز از حدود دفاع مشروع (دفاع مشروع افراطی). پژوهشنامه حقوق کیفری، ۳ (۵)، ۳۵-۵۹.
۵. پوربافرانی، حسن و حیدریان دولت‌آبادی، محمدجواد (۱۳۹۹). قتل ناشی از تحریک بزه‌دیده در الگوواره حقوق کیفری ایران»، مجله پژوهش‌های حقوقی، ۴، ۱، ۵۶-۳۳.
۶. حبیب‌زاده، محمدجعفر و میرمجیدی، سپیده (۱۳۹۱). دفاع مشروع در پرتو سندروم زنان کتک‌خورده. نشریه علمی-پژوهشی فقه و حقوق اسلامی، ۴، ۲، ۱۱۷-۱۵۴.

۷. سلیمی، صادق (۱۳۸۶). نقدی بر موضع حقوق کیفری ایران در رابطه با دفاع مشروع. نشریه تحقیقات حقوقی آزاد، ۱، ۱-۱۳.
۸. غلاملو، جمشید و میرمجیدی، سپیده (۱۴۰۰). دفاع از دست دادن کنترل؛ تحولات حقوقی قتل ناشی از تحریک شدید احساسات. *آموزه‌های حقوق کیفری*، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۲۲(۱۸)، ۲۱۹-۲۵۴.
۹. محمودی جانکی، فیروز و صادقی، آزاده (۱۳۹۴). دفاع مشروع ظاهری. *آموزه‌های حقوق کیفری*، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۰(۱۸)، ۱۵۵-۱۹۴.
۱۰. معظمی، شهلا (۱۳۸۳). حمایت از زنان در برابر خشونت‌های خانگی. *رفاه اجتماعی*، ۲(۳)، ۲۲۳-۲۵۱.
۱۱. یونگ، کارل گوستاو (۱۴۰۰). *نظریه روانکاوی*. ترجمه عباس علیخانی، چ اول، تهران: جامی.

(ب) انگلیسی

12. Amini, M. (2020). Understanding the Nature and Context of Domestic Homicide Committed by Female Victims of Domestic Violence in Iran: Examining Current and Alternative Criminal Justice Responses. *International Annals of Criminology*, 58(1), 1-18.
13. Ashworth, A. (2009). *Principles of Criminal Law*, 6th ed, Oxford: Oxford University Press.
14. Ashworth, A. J. (1976). The Doctrine of Provocation. *The Cambridge Law Journal*, 35(2), 292-320.
15. Black, D. (1976). *The Behavior of Law. fires ted*, New York: Academic Press.
16. Black, D. (2004). *Violent Structures*. pp. 145-158 in *Violence: From Theory to Research*, edited by Margaret A. Zahn, Henry H. Brownstein, and Shelly L. Jackson. New York: LexisNexis/Anderson Publishing.
17. Black, D. (2018). *Domestic Violence and Social Time. Dilemmas*, 1(11), 1-27.
18. Clough, A. (2016). Battered women: Loss of control and lost opportunities. *Journal of International and Comparative Law*, 3 (2), 279-316.
19. Chalmers, J., & Fiona Leverick, F. (2008). Labelling in Criminal Law. *Modern Law Review*, 71, 217-246.
20. Crofts, T., & Loughnan, A. (2011). Provocation: The Good, the Bad and the Ugly. *Criminal Law Journal*, 1(37), 1-19.
21. Dressler, J. (1988). Provocation: Partial Justification or Partial Excuse?. *Modern Law Review*, 51(4), 467-480.
22. Edwards, S. (2010). Anger and Fear as Justifiable Preludes for Loss of Self-Control. *Journal of Criminal Law*, 223-241.
21. Enander, V. (2010). A fool to keep staying: battered women labelling themselves stupid as an expression of gendered shame. *Violence Against Women*, 16(1), 5-31.
23. Ewing, C.P. Psychological self-defense (1990). *Law Hum Behav* 14, 579-594
24. Fitz - Gibbon, K. (2014). The plight of the provoked Battered Woman . in: *Homicide Law Reform*, Gender and provocation Deffence, First Edition, London: Palgrave Macmillan London.

25. Fitz-Gibbon, K. (2013). Replacing Provocation in England and Wales: *Examining the Partial Defence of Loss of Control*. *J of law & Society*, 2(40), 280-305
26. Flynn, Madeleine, Ulbrick, Asher & Tyson, D. (2016). The Abolition of defensive homicide: A step towards populist punitivism at the expense of mentally impaired offenders. *Melbourne University Law Review*, 40(1), 324-370.
26. Hart, H L A, (2008). Changing Coceptions of Responsibility, punishment and responsibility. in: essays in the philosophy of law, (2nd edn), 186-209.
27. Holliday, et al, (2022). "The Use of Battered Woman Syndrome in U.S. Criminal Courts. *The Journal of the American Academy of Psychiatry and the Law*, 3(50), PP 1-8.
28. Holton, R., & Shute, S. (2007). Self-Control in the Modern Provocation Defence. *Oxford Journal of Legal Studies*, 27(1), 49-73.
29. Hopkins, A., & Easteal, P. (2010). Walking in Her Shoes: Battered Women Who Kill in Victoria, Western Australia and Queensland. *Alternative Law Journal* 35(3), 132-137.
30. Horder, J. (2005). Reshaping the Subjective Element in the Provocation Defence. *Oxford Journal of Legal Studies*, 25(1), 123-40.
32. Legislative Council Select Committee on the partial defence of provocation Inquiry into the partial defence of provocation, Defences and Partial Defences to Homicide, July 2012: <https://www.parliament.nsw.gov.au/lcdocs/>, Last seen: March, 2023.
31. O'Donovan, Katherine (1991). Defences for Battered Women Who Kill. *Journal of Law and Society*, 2(18), 219-240.
32. Mitchel, B. J. (2012). Years of Provocation, Followed by a Loss of Control, in: Principles and Values in Criminal Law and Criminal Justice: Essays in Honour of Andrew Ashworth, London, Axford University Press.
33. Motz, A. (2008). *The Psychology of Female Violence, Crimes Against the Body*, Second edition, London And New York: Routledge.
34. Mousourakis, G. (2009). Culpable Homicide and the Provocation Defence in English Law: An Historical and Contemporary Analysis. *Journal of law and politics*, 63-78.
35. Quick, oliver. L, & Cleia, K. (2006). Getting Tough with Defences. *Criminal Law Review*, 514 -525.
36. Robinson, (1948). *Criminal law Defences*, Vol.1, Fires ted, Minnesuta, USA, West Publishing.
37. Samuels, Anthony, O` Driscoll, Collman and Allnut, Stephen (2007). When killing isn't murder: psychiatric and psychological defences to murder when the insanity defence is not applicable. *Australasian Psychiatry*, 6(15), 1-6.
38. Sangero, B. (2006). *The Rationale of Private defence*. Self-Defence in Criminal Law. London: Hart Publishing, 11-106.
39. Tolmie, J. (2005). Is the Partial Defence an Endangered Defence? Recent Proposals to Abolish Provocation. *New Zealand Law Review*, 25-52.
40. Wilson, W. (2007). What's wrong with murder?. *Criminal Law and Philosophy* 1 (2), 157-177.